

مجامع عمومی: یک پیشنهاد بورژوازی

جلال اعتمادزاده

چندی پیش مقاله‌ای با عنوان «هفت تپه و کابوس جن‌گیرها» از آقای فواد عبداللهی، عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)، منتشر شد که بهانه‌اش نقد جزوه‌ای است تحت عنوان «چپ علیه کمونیسم» نوشته‌ی آقای وحید اسدی. موضوع جزوه‌ی اخیر نقد و افشای راهبرد «شوراگرایی» است که به طور ویژه در سال‌های اخیر به محور اتحاد انواع و اقسام جریان‌ها و احزاب چپ اپوزیسیون بدل شده است. وحید اسدی در «چپ علیه کمونیسم» با پیگیری بنیان‌های نظری چپ سرنگونی طلب در سه ساحت شورا، دولت و حزب، با تبیین لیبرالیسم ذاتی «چپ» اثبات می‌کند که چپ همواره علیه کمونیسم و پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی می‌ایستد. استدلال‌های آقای وحید اسدی در نقد «چپ لیبرال» و رد راهبرد شوراگرایی و در دفاع از مبارزه‌ی اتحادیه‌ای در همان جزوه در دسترس خواننده است و بازخوانی آن‌ها در این مقاله ضروری نیست. در اینجا قصد دارم ابتدا مختصراً به کیفیت مداخله‌ی آقای عبداللهی در این مباحثه‌ی سیاسی بپردازم و بعد با مراجعه به ادبیات سیاسی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست درباره‌ی آن چه «جنبش مجامع عمومی» خوانده می‌شود، بحث را گامی پیش ببرم.

خداحافظی با آقای عبداللهی

حقیقت این است که محتویات نوشته‌ی آقای عبداللهی چندان به سیر استدلال و مباحث جزوه‌ی «چپ علیه کمونیسم» مربوط نیست. آقای عبداللهی به بهانه‌ی نقد آن جزوه، آن چه مدت‌ها در گلولی چپ سرنگونی طلب گیر کرده بود را بیرون ریخته و البته همزمان یک امتحان رونویسی در مکتب کمونیسم کارگری هم داده است. اساس بحث آقای عبداللهی یک کپی‌برداری بی‌رنگ و رو از نوشته‌های منصور حکمت و دیگران است، به همین جهت برای پرداختن به درون‌مایه‌ی نظری و سیاسی بحث (مجامع عمومی) بهتر است به منابع اصلی رجوع کنیم و در بخش‌های بعدی چنین خواهیم کرد.

اما تا آنجا که به سهم خود آقای عبداللهی برمی‌گردد چیزی به جز ناسزاگویی، برچسب‌زنی و تحریف تا مرز شیادی در میان نیست. در مقاله‌ی «هفت تپه و جن‌گیرها»، ارجاع‌ها به جزوه‌ی «چپ علیه کمونیسم» به معنای واقعی انگشت‌شمارند و نقش میان‌پرده‌هایی برای املانویسی کسالت‌بار نویسنده را دارند. این روش به آقای عبداللهی کمک می‌کند که هر برچسب نامربوطی را به دشمنش بچسباند و هر نوع شیادی سیاسی را که یاد گرفته به کار بگیرد و به جای انتقاد سیاسی قالب کند. به همین علت هر چقدر ارجاع‌های آقای عبداللهی به متن مورد انتقاد کم است، در مقابل تحریف‌ها و دروغ‌های او پر شمار است. روشن‌ترین نمونه‌های این شیادی آن جاست که آقای عبداللهی گزاره‌هایی را به «چپ علیه کمونیسم» نسبت می‌دهد که هیچ جای آن جزوه ردی از آن‌ها نیست! آقای عبداللهی در کمال خونسردی به مخاطبش می‌گوید که نویسنده‌ی «چپ علیه کمونیسم»:

۱. با اعتصاب مخالف است و به کارگران هفت تپه توصیه می‌کند که اعتصاب را بشکنند و به کار برگردند

۲. با مبارزه‌ی غیرقانونی مخالف است و طرفدار مبارزه‌ی قانونی است

۳. کارگران را از مبارزه‌ی سیاسی نهی می‌کند

۴. مخالف مبارزه‌ی انقلابی و طرفدار مبارزه‌ی پارلمانی و کسب اکثریت است

۵. طرفدار توسعه‌ی سرمایه‌داری و بورژوازی ملی است، طرفدار جبهه‌ی ملی و حزب توده و بنی‌صدر و خاتمی و احمدی‌نژاد است

به این لیست می‌توان ده‌ها مورد دیگر نیز اضافه کرد چون کمتر پاراگرافی در مقاله پیدا می‌شود که یک دروغ این چنینی در آن نباشد. آقای عبداللهی بعد از ابداع هر کدام از این دروغ‌ها چند صفحه در نقد و رد آن سیاه می‌کند. او به این شعبده‌بازی مضحک نیاز دارد تا بتواند از

کلیشه‌های سیاسی‌ای که به چند دهه قبل مربوط هستند کمک بگیرد. او به رغم ادعاهایش، درکی از مختصات جدید مبارزه‌ی طبقاتی در ایران ندارد و به همین خاطر ناچار است در سال ۱۴۰۰ با بنی‌صدر و خاتمی، جبهه‌ی ملی و «مارکسیسم قانونی» بجنگد. اما حتی شناختش از همین تاریخ هم تعریفی ندارد. وقتی در اثنای لفاظی‌هایش به انقلاب ۵۷ و علت سرکوب طبقه‌ی کارگر برمی‌خورد و می‌خواهد کمی در موضوع «عمیق» شود، بعد از چند جمله سر از «کنفرانس گوادلوپ» درمی‌آورد^۱ و به این شکل شناخت خود از نقش و تعیین‌کنندگی «مبارزه‌ی طبقاتی» را نیز آشکار می‌کند. با این حال چیزهایی در این باره شنیده که «حزب توده را باید محکوم کرد»، پس این کار را می‌کند.

آقای عبدالهی که به استعاره‌ی دن کیشوت علاقه دارد، خود نوع نوینی از دن کیشوت است. اگر دن کیشوت سروانتس آسیاب‌های بادی را به هیئت غول می‌دید و به آن‌ها حمله می‌برد، دن کیشوت امروزی ما برای اثبات دلاوری خود شماییلی از یک غول ناموجود می‌سازد و بعد علیه او افشاگری می‌کند.

به عنوان یک نمونه‌ی گویا از کیفیت مداخله‌ی آقای عبدالهی در یک بحث سیاسی، بخشی از مقاله‌ی ایشان را عیناً نقل می‌کنم:

"... حیرت‌آور است که چگونه جناب اسدی برای اثبات ادعاهای متعفن لیبرالی خود، از شاخه به شاخه می‌پرد و لنین را هم به شاهد می‌گیرد که گویا به کارگران هشدار داده است که تا اکثریت نشدند کاری بکار تاکتیک، تحزب و قدرت سیاسی نداشته باشند، فعلاً به "اشاعه سبک کار حوزه‌ای" و "مبارزه صنفی" مشغول باشند تا زمانی که اکثریت می‌شوند! عقل سلیم حکم می‌کرد که ایشان از "شوراهای اسلامی کار"، "خانه کارگر"، "محبوب"، "وزارت کار"، "قانون کار جمهوری اسلامی" و "نهج البلاغه" و "توضیح المسائل" نقل قول می‌آوردند تا پایه "استدلالات" بی‌پایه خود را "محکم" کنند. کنه مطلب آقای اسدی در اثبات این نکته است که طبقه کارگر در بطن مبارزات اقتصادی خود (یعنی جنبش خودبخودی)، به تئوری رهائی خود، یعنی کمونیسم می‌رسد و بنابراین نیازی به تحزب کمونیستی برای تصرف قدرت سیاسی ندارد. می‌فرماید:

"حال دوباره با ارجاع به سخنان لنین، مسئله قدرت دولتی برای بورژوازی یک تاکتیک نیست و به تبع برای پرولتاریا و کمونیستها نیز نباید مسئله ای تاکتیکی باشد. (همین یک تز برای تخته کردن در انقلاب سوسیالیستی کافی است). استراتژیک بودن دولت برای بورژوازی آنجاست که او نمیتواند بدون قدرت و دستگاه دولتی اش این شیوه کنونی نظم تولیدی را پیش ببرد. مسئله استراتژیک کمونیستها هم درست گرفتن قدرت دولتی، تشکیل دولت طراز نوین و استفاده از این دولت متمرکز و قطعاً مقتدر برای درهم کوبیدن و سرکوب کامل نیروهای متخاصم با پرولتاریا - چه در داخل مرزها و، در ادامه، چه در خارج آن - است."

آقای اسدی برای مقابله با پیشروی طبقه کارگر ایران ابایی ندارد که آرزوی احمدی نژاد و پان‌اسلامیسم نوین خود، تحت عنوان تشکیل "دولت طراز نوین"ی که اولین وظیفه‌اش نابودی اسرائیل است و می‌خواهد بورژوازی ملی ایران به قدرت مطلق نظامی و میلیتاریستی در منطقه تبدیل شود را به تابوت لنین بخت برگشته سنجاق کند. اما اجازه بدهید این دیدگاه را علیرغم غلظت اسلامی و ضدیهودی آن، کمی جدی بگیریم. روشن است که چنین دیدگاهی به تاکتیک و حزب کمونیستی در برخورد به تصرف قدرت سیاسی نیازی ندارد. مسیر احیاء جنازه تئوری "راه رشد غیرسرمایه داری" توسط سنت حزب توده، به حمایت از جمهوری اسلامی رسید. دمیدن در کالبد بی‌جان این نسخه‌ی تاریخاً شکست خورده، اما شعبده‌بازی عجیبی است."

آقای عبدالهی در هر کاری بد باشد، در هنر «استنتاج از هیچ» کارش خوب است. بنابراین او برای استنتاج این که «نویسنده‌ی جزوه‌ی چپ علیه کمونیسم ضرورت تحزب برای تصرف قدرت سیاسی را رد می‌کند» ابداً به این نیاز ندارد که آن نویسنده واقعاً ضرورت تحزب را رد کند، آقای عبدالهی به هر حال کار خود را خواهد کرد. همان طور که می‌بینید لفاظی‌های او در ابتدا و انتهای این قسمت هیچ ربطی به نقل‌قولی که

^۱ این بخش از مقاله‌ی مذکور را عیناً نقل می‌کنیم: «کارگر نفت ما رهبر سرسخت ما» در انقلاب ۵۷، با اعتصاب قدرتمند خود یک نظام تا بیخ دندان بورژوازی و مستبد را بزیر کشید، شوراها و کمیته‌های کارخانه خود را هر چند کوتاه مدت، اعمال کرد و خطر کمونیسم و حکومت شورایی از ایران تا اتاق خواب پرزیدنت "جیمی کارتر" و هیئت حاکمه آمریکا رسید و با توجه به "خطیر" بودن شرایط، فوراً در گوادلوپ نشستی ترتیب دادند تا خمینی و ضدانقلاب اسلامی را سازمان دهند و بتوسط آن، انقلاب ۵۷ و شوراها را سرکوب کردند...»

انتخاب کرده ندارد. شما می‌توانید آن نقل قول از جزوه‌ی چپ علیه کمونیسم را با نقل قولی از هر مقاله‌ی دیگر جایگزین کنید، بدون این که به «انسجام» نوشته‌های آقای عبدالهی خللی وارد شود.

اگر دروغ‌ها و تحریفات مقاله‌ی «هفت‌تپه و کابوس جن‌گیرها» را قلم بگیریم، الگوی نویسنده و حزب متبوعش درباره‌ی تشکیل‌یابی کارگری و مبارزات هفت‌تپه باقی می‌ماند: «مجمع عمومی و شورا». ما همینجا آقای عبدالهی را در حال نبرد با اشباح بنی‌صدر و خاتمی و سایرین ترک می‌کنیم تا بحث را پیرامون آن الگو ادامه دهیم. ما از خواننده دعوت می‌کنیم که خود به جزوه‌ی چپ علیه کمونیسم رجوع و برای آشنایی با هدف و روش آن مقدمه‌ی کوتاهش را مطالعه کند. بهتر خواهد بود اگر تمام جزوه مطالعه شود تا روشن گردد که شایده‌ی کار چه کسی است.

باید گفت که واری‌های ادبیات و بحث‌های منصور حکمت و پیروانش پیرامون «مجمع عمومی و شوراها» جز با ارجاع‌های پرتعداد و بعضاً طولانی ممکن نیست. آن‌چه در این باره از حکمت و حزب کمونیست ایران در دست داریم مجموعه‌ای است از قطعنامه‌های حزبی و مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایی که سرشار از حکم‌های تاریخی و سیاسی است اما از استدلال و بحث کمتر نشانی دارد. آن‌ها که پس از حکمت دنباله‌ی بحث را گرفته‌اند یا کلیشه‌های همان حکم‌ها را در تیراژ بالا چاپ زده‌اند یا به دلخواه خود به اینجا یا آنجا بحث «مجمع عمومی» چیزی افزوده‌اند، اما کسی چیزی را از بحث حکمت قلم نگرفته و کم نکرده است. در نتیجه کل ادبیات موجود در این زمینه عبارتست از آثار منصور حکمت (مقاله‌ها، مصاحبه‌ها یا اسناد حزب کمونیست ایران) به علاوه‌ی برافزوده‌های پر حجم و کم‌محتوای آیندگان او. چنین است که خطوط تبیینی و استدلالی پشتیبان بحث «مجمع عمومی و شوراها» بسیار نامنسجم، ناکافی و حتی گاهی متناقض‌اند. بنابراین در واری نمی‌توان به یک شخص یا مجموعه‌ای از اسناد حزبی اکتفا کرد و ناچار باید به منابع مختلف رجوع کرد. امیدوارم خواننده نقل‌قول‌های پرتعداد و طولانی را تحمل کند.

در پراوتز، درباره‌ی گذشته و حال

طرح مجمع عمومی و شوراها در ابتدا بر زمینه‌ی یک جدال سیاسی بر سر راه و روش سازماندهی کارگران بین فداپیمان خلق اکثریت، حزب توده و راه کارگر از یک‌سو و حزب کمونیست ایران از سوی دیگر طرح شده است. دسته‌ی اول از الگوی مبارزه‌ی اتحادیه‌ای دفاع می‌کردند و در مقابل حزب کمونیست به رهبری منصور حکمت الگوی مجمع عمومی و شوراها را پیش گذاشت. پیداست که این جدال تنها بخشی از یک تقابل سیاسی بر سر تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی در ایران و ماهیت انقلاب ۵۷ بوده است. حزب کمونیست ایران زمینه‌ی سیاسی طرح این بحث را چنین صورت‌بندی می‌کند:

"... ۴- تمایل به سازمانیابی و متشکل شدن، یک خواست و گرایش فراگیر در میان توده‌های کارگر است و مبارزه برای ایجاد این تشکلهای خود یک وجه دائمی جنبش کارگری در دوره اخیر بوده است، جمهوری اسلامی مداوماً این مبارزات را سرکوب کرده و سازمانهای توده‌ای مستقل کارگران را که در جریان انقلاب و در سالهای پس از آن شکل گرفتند، مورد هجوم قرار داده و متلاشی کرده است؛

۵- بر متن این شرایط، جمهوری اسلامی تلاش میکند تا با تبلیغ و ایجاد سازمانهای زرد و ارتجاعی در کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی، مطالبات کارگران را تحریف کرده و جنبش کارگری را محدود و مهار کند؛

۶- فشار رژیم اسلامی به جنبش کارگری، موجب تقویت گرایشات محافظه‌کارانه و سندیکالیستی در برخی محافل کارگری و بویژه سازمانهای چپ خلقی شده است. علاوه بر این طرح‌ها و ایده‌های ذهنی و غیر عملی نظیر "سندیکای مخفی"، که نه فقط مقدمات و نیازهای واقعی جنبش کارگری را ندیده می‌گیرد، بلکه اصولاً از پاسخگویی به نیاز کارگران ایران به تشکیل‌های توده‌ای و علنی‌شانه خالی مینماید، از جانب برخی

گروه‌ها طرح شده است. این ایده‌ها، هرچند با استقبال وسیعی در میان کارگران روبرو نشده است، اما به هر اندازه که نفوذ و اشاعه پیدا کند، باعث آشفته فکری کارگران شده و به مانعی در راه سازمانیابی توده‌ای طبقه کارگر تبدیل خواهد شد؛...^۲

در همین ۳ بند می‌توان عناصر اصلی جدلی را یافت که از آن زمان تا کنون گه‌گاه میان این دو طرف درمی‌گیرد و خاموش می‌شود تا در لحظه‌ای دیگر دوباره در بگیرد. به این زمینه‌ی تاریخی گریزی زدیم تا اشاره کنیم که:

اولاً جدال گفتاری و نوشتاری اخیر درباره‌ی «شورا و سندیکا» چیز جدیدی نیست و تکرار بحث‌های چهل‌ساله است. برای جلوگیری از سوءتفاهم باید گفت که نوشته‌ی پیش‌رو هیچ ربطی به بحث‌های پرحرارت اخیر درباره‌ی شورا و سندیکا ندارد. در کشمکش میان طرفداران «فعالین سندیکایی» و «شوراخواهان» هیچ جای درستی برای ایستادن وجود ندارد. دسته‌ی اول در دفاع از سندیکای «واحد» و «هفت‌تپه» نه از آن‌چه تا چندی پیش به واسطه‌ی مبارزات واقعی کارگران در این دو «تشکل سابق» وجود داشت، بلکه اتفاقاً از انحطاط این دو دفاع می‌کنند و دسته‌ی دوم در دفاع از «مجمع نمایندگان هفت‌تپه» از کاستی‌ها و اشتباهات این دیگری. این دعوی درونی خانواده‌ی «چپ» است که نهایتاً توافقات سیاسی‌شان بر اختلافات فرقه‌ای‌شان می‌چربد.^۳

ثانیاً بخش بزرگی از ادبیات کمونیسم کارگری پیرامون «مجمع عمومی و شوراها» با نقد اتحادیه‌ها و اتحادیه‌گرایی گره خورده است و عموماً گفته و ناگفته حول دو قطبی شورا-سندیکا دور می‌زند. بنابراین در ادبیات کمونیسم کارگری بحث از چیستی مجمع عمومی بلافاصله به نقد سندیکا و سندیکالیسم منتقل می‌شود.

مجمع عمومی و شورا، به روایت کمونیسم کارگری

چنان که گفتیم درباره‌ی مجمع عمومی بسیار نوشته‌اند اما دست آخر معلوم نیست که بالاخره مجمع عمومی خود یک «تشکل» است یا «سنگ‌بنای تشکل»؟ آیا «اتحادیه» در مقابل آن قرار می‌گیرد یا در امتداد آن؟ آیا مجمع عمومی همان شورا است یا نه، و اگر نیست چه چیز از شورا کم دارد؟ به هر صورت ما تلاش می‌کنیم تا از خلال متون و ادبیات موجود، پاسخ‌های گوناگون به این سوال را گرد آوریم و تصویری کلی از مجمع عمومی چنان که گفته‌اند ترسیم کنیم.

"... مجمع عمومی نه بعنوان شورای کارخانه، بلکه بعنوان مجمع عمومی و در نقش ارگان آلترناتیو سازمانهای زرد کارخانه‌ای عمل میکند..."^۴

"اجتماع کردن، پای یک تصمیم را جمعاً امضا کردن، جمعاً اعتراض کردن و جمعاً پاسخ خواستن، مناسب‌ترین شکل مبارزه در شرایط ایران امروز است."^۵

"جمع شدن کارگران یک مرکز یا یک بخش در سلف سرویس، در وقت نهار و ... و تصمیم گرفتن به طرح مطالبه‌ای در مقابل کارفرما خیلی شدنی تر و واقعی تر است..."^۶

^۲ قطعه‌نامه درباره‌ی تشکل‌های توده‌ای طبقه‌ی کارگر، شورا، مجمع عمومی، سندیکا، پنجم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، آبان‌ماه ۱۳۶۶

^۳ به یاد داریم که زمانی تمام این چپ یک‌صد تلاش می‌کرد تا شعار اداره‌ی شورایی را بر پیشانی مبارزه‌ی کارگران هفت‌تپه نقش کند.

^۴ باز هم درباره‌ی شورا، منصور حکمت، حزب کمونیست ایران، ۱۳۶۵

^۵ پاسخ به سؤالاتی در باره مجمع عمومی کارگران، هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه، منصور حکمت، حزب کمونیست ایران، ۱۳۶۶

^۶ مجمع عمومی و چشم انداز مبارزه سراسری، خالد حاج‌محمدی

"مجامع عمومی کارگری بیان دمکراسی مستقیم طبقه کارگر و ابزار دخالت مستقیم کارگران در هر فابریک و محل کاری در مبارزات و جدال خود با کارفرما است. در این نوع سازمانیابی کارگران یک مرکز با رای و دخالت مستقیم و بدون واسطه خود در همه تصمیم گیریها دخالت دارند. مجامع عمومی ساده ترین شکل تشکیلی یابی کارگری در ابعاد توده ای و از پایین است که در استبدادی ترین جوامع ممکن است."^۷

بنابراین هر جا که کارگران کارخانه‌ای برای اعلام اعتصاب یا اعتراض در محوطه‌ی کارخانه جمع می‌شوند احتمالاً بی‌آنکه خود با خبر باشند یک «مجمع عمومی» تشکیل داده‌اند، مجمع عمومی در واقع نام دیگری برای «تجمع کارگران» است:

"مجامع عمومی ظرف طبیعی اجتماع و ابراز قدرت کارگران است... تقریباً هیچ اعتراضی نیست که از چنین خصوصیتی برخوردار نباشد و در واقع بر مجامع عمومی متکی نباشد، همین تجمع‌ها چنانچه جمع و جور شوند و بعنوان یک جنبش که میتواند سنگ بنای تشکیل و در حقیقت سنگ بنای هر نوع سازمان کارگران باشد میتواند قابلیت سراسری شدن را داشته باشد."^۸

حتی نیاز نیست که مجمع عمومی منظم برگزار شود، مجمع عمومی همان وقت تشکیل می‌شود که کارگران برای اعتراض یا مقابله با دولت یا کارفرما تجمع می‌کنند:

"منظم بودن مجامع عمومی نیز هنوز ملاک نیست. مساله اصلی تشکیل آنها در شرایط رودرویی کارگران با دولت و کارفرماست. تلاش برای منظم کردن تشکیل مجامع (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در واحد) کاری است که باید در دل جنبش مجمع عمومی به پیش برده شود."^۹

تا اینجا به نظر می‌رسد که اولاً مجمع عمومی اصلاً یک الگو نیست و ثانیاً نیاز به تبلیغ و ترویج ندارد. با تعریفی که تا اینجا از مجمع عمومی در دست داریم، وظیفه‌ی یک «فعال جنبش مجمع عمومی» تبلیغ و ترویج یک الگو نیست بلکه تبلیغ و ترویج مبارزه‌ی اقتصادی در میان کارگران است. به محض این‌که که کارگران دست به اعتراض یا اعتصاب بزنند و گرد هم جمع شوند، مجمع عمومی تشکیل شده است. مجمع عمومی نقطه‌ی صفر هر اعتراض کارگران است و به این معنا یک مرحله‌ی پیشا-اتحادیه‌ای است:

"کارگران برای حفظ اتحاد، حفظ رهبران و انسجام قدم به قدم خود در برابر کارفرما و دولت یک گام باید به عقب برگردند و به جای تلاش برای سازماندهی سندیکا و اتحادیه‌ها به سازماندهی مجامع عمومی در محل‌های کار بپردازند و جنبش مجمع عمومی در سطح منطقه‌ای و سراسری را بر پا کنند."^{۱۰}

اما کارگران پس از آن‌که با تجمع یا اعتصاب وارد مبارزه‌ی اقتصادی با کارفرما شدند «طبعاً» چه می‌کنند؟

"واضح است که در این سنت هم کارگران نماینده انتخاب میکنند. اما این نمایندگان پشتشان به مجمع عمومی کارگری، به تصمیمات آن و به قابلیت تجمع مجدد آن گرم است."^{۱۱}

بحث مجامع عمومی تا اینجا تنها واگویی‌های آن‌مراحلی است که در هر نبرد کار و سرمایه در محیط کار رخ می‌دهد و از نظر شکل سازمان‌یابی هنوز هیچ نشانه‌ای از یک الگوی متفاوت از اتحادیه‌ها که نام متمایزی را طلب کند در دست نیست، هرچند این به اصطلاح الگوی مجامع عمومی حامل محتوای سیاسی‌ای است که حد نهایی آن انحلال مبارزه‌ی طبقاتی در جدالی بورژوازی است.

^۷ همان

^۸ جنبش مجمع عمومی سنگ‌بنای تشکیل‌های توده‌ای کارگران، اسد گلچینی

^۹ باز هم درباره شورا، منصور حکمت، زمستان ۱۳۶۵

^{۱۰} جنبش مجمع عمومی سنگ‌بنای تشکیل‌های توده‌ای کارگران، اسد گلچینی. معلوم نیست که چرا کارگران پس از آن‌که یک گام از ایجاد اتحادیه‌ها پس می‌نشینند در گام بعدی باید مجامع عمومی منطقه‌ای و سراسری تشکیل دهند و به سادگی با یک گام به پیش به مرحله‌ی ایجاد اتحادیه‌ها نمی‌رسند!؟

^{۱۱} پاسخ به سؤالاتی درباره‌ی مجمع عمومی کارگران، هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه، منصور حکمت، زمستان ۱۳۶۶

حال بینیم که یک مجمع عمومی مفروض در این شرایط برای چه مبارزه می‌کند؟ از آنجا که کل ماجرا از یک اعتراض یا اعتصاب آغاز شده و بحث هم در محدوده‌ی امکانات مبارزه‌ی طبقاتی است، با یک اعتراض یا اعتصاب اقتصادی مواجهیم و -باز هم «طبعاً»- وظیفه‌ی مجمع عمومی مفروض ما پیشبرد مبارزه‌ی اقتصادی است، یعنی مبارزه‌ای برای نزدیک کردن دستمزد به ارزش نیروی کار یا احقاق حقوق قانونی کارگران در چارچوب روابط سرمایه‌دارانه.

"این مجمع باید هرچه بیشتر در قلمرو قرارداد دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر در باره طرح‌های دولت، فعال شوند. رسمیت یافتن مجمع باید بعنوان یک شعار از طرف این جنبش مطرح شود." ^{۱۲}

منظور از «رسمیت یافتن» این است که دولت مجمع عمومی را به عنوان نمایندگان کارگران به رسمیت بشناسد، همان‌طور که در مورد «اتحادیه‌های قانونی» انتظار می‌رود. چرا کارگران مفروض ما نباید در این مرحله دست به کار تشکیل اتحادیه‌ی خود شوند؟ پاسخ به این سوال بخش عمده‌ای از ادبیات کمونیسم کارگری پیرامون مجمع عمومی را در برمی‌گیرد و چکیده‌اش این است که: «اتحادیه‌ها یا سرکوب می‌شوند یا سازش می‌کنند».

یک گام با کمونیسم کارگری پیش برویم، پس از تشکیل مجمع عمومی:

"کار بعدی ما، پس از این مرحله تلاش در طی کردن مراحل زیر خواهد بود:

- ۱- منظم کردن مجمع، تشکیل هیات اجرایی
- ۲- اطلاق نام شوراهای کارگری به اینها
- ۳- برسمیت شناخته شدن توسط (تحمیل شدن آنها به) دولت، شخصیت حقوقی یافتن مجمع

...

۸- گسترش اختیارات شبکه شوراهای کارگری و قرارداد دسته جمعی." ^{۱۳}

«شورا» شکل متکامل مجمع عمومی در نزد کمونیسم کارگری است. اما مجمع عمومی چگونه به شورا تحول می‌یابد؟ با برگزاری منظم جلسات!

"شورا مجمع عمومی منظم و سازمان‌یافته کارگرنست. در هر واحد تولیدی، همه کارگران عضو شورای آن واحد هستند و مجمع عمومی کارگران بدنه و ارگان تصمیم‌گیرنده شورا است. مجمع عمومی برای اجرای تصمیمات خود افرادی را (بعنوان کمیته اجرایی و یا تحت هر نام دیگر) انتخاب می‌کند. این افراد در هر جلسه مجمع عمومی، قابل عزل و نصب مجدد هستند." ^{۱۴}

به عنوان مثال:

"مجمع عمومی هر روزه کنونی کارگران هفت تپه چنانکه بعد از پایان اعتصاب اخیر بتواند ادامه کاری خود را حفظ کند و هر دو هفته و یا یک ماه یکبار اجتماع تصمیم‌گیرنده خود را برگزار کند، عملاً شورای کارگران هفت تپه ایجاد و محکم می‌شود." ^{۱۵}

در همان حال که شوراهای برای به رسمیت شناخته شدن توسط دولت و گرفتن اختیار قرارداد جمعی مبارزه می‌کنند، حکمت هر نوع قابل‌تصوری از مبارزه را به اساس نامه‌ی آنها اضافه می‌کند:

^{۱۲} باز هم درباره شورا، منصور حکمت

^{۱۳} باز هم درباره شورا، منصور حکمت

^{۱۴} قطعه‌نامه درباره‌ی شکل‌های توده‌ای طبقه‌ی کارگر، شورا، مجمع عمومی، سندیکا، پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

^{۱۵} جنبش مجمع عمومی و شورایی، رحمان حسین زاده

"اساسنامه و موازین شوراها، آنها را به مبارزه اقتصادی محدود نمیکند. شوراها خود را مجاز میدانند در هر مسئله اجتماعی، سیاسی و اداری در حوزه تحت پوشش خود دخالت کنند و در قبال هر مسئله‌ای که لازم بدانند در این حیطة دست به اقدام اعتراضی کارگری بزنند." ۱۱

با این حال روشن است که کمونیسم کارگری «چانه‌زنی در چارچوب روابط سرمایه‌دارانه» را برای شوراها مجاز می‌داند و معتقد است شوراها می‌توانند جای خالی اتحادیه‌ها را در مبارزه‌ی اقتصادی پر کنند:

"سوالی که به این ترتیب پیش می‌آید اینست که آیا جنبش شورائی و شوراها میتوانند خود را با نیازهای مبارزه کارگری در یک دوره غیر انقلابی تطبیق بدهند - همانطور که اتحادیه‌ها میکوشند تا در دوره انقلابی خود را با واقعیات جدید دمساز کنند. بنظر ما این امکان وجود دارد. شوراها به فعالیت در محدوده دوره‌های انقلابی محکوم نیستند. کارگران میتوانند از شوراها بعنوان ابزار دفاع از منافع خود بعنوان فروشندگان نیروی کار استفاده کنند. در مورد ایران معتقدیم نه فقط این امکان وجود دارد، بلکه فقدان یک جنبش اتحادیه‌ای جدی و فقدان زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مساعد به حال تری‌دیونیسم در ایران، جنبش شورائی را به پرکردن این خلاء موظف میکند، و این جنبش برای انجام این وظیفه در ایران امروز زمینه‌ها و پایه‌های مادی مناسبی دارد." ۱۷

غیر از آن مجوز اساس نامه‌ای که حکمت صادر کرد، تا اینجا تمایزی اساسی میان اتحادیه و مجامع عمومی و شورا در حیطة وظایف و مبارزه‌ی پیش‌رو به چشم نمی‌خورد. تا آنجا که به کارگران معترض مفروض ما مربوط می‌شود، هنوز هم معلوم نیست که آن‌ها که برای اعتصاب در محوطه‌ی کارخانه تجمع کرده‌اند چرا باید روی اتحادیه قلم بکشند و تجمع‌شان را به نام مجمع عمومی برگزار کنند.

اتحادیه‌هایتان را تشکیل ندهید!

همینجاست که خطوط استدلالی چندگانه‌ی کمونیسم کارگری در رد اتحادیه‌ها و تأیید مجامع عمومی سربرمی‌آورند. ما اینجا به خطوط اصلی ادبیات کمونیسم کارگری می‌پردازیم^{۱۸} تا ببینیم که آیا کمونیسم کارگری می‌تواند خط تمایزی معنادار میان به اصطلاح الگوی مجامع عمومی با الگوی مبارزه‌ی اتحادیه‌ای رسم کند یا خیر.

اتحادیه‌ها نمی‌توانند توده‌ای باشند

تاریخ مباحث کمونیسم کارگری در باره‌ی مجامع عمومی از این پرسش آغاز می‌شود که «چه نوعی از شکل کارگری می‌تواند توده‌ای باشد؟»^{۱۹}. کمونیسم کارگری به این پرسش پاسخی ذهنی می‌دهد، چرا که می‌کوشد معضل توده‌ای نبودن شکل‌های کارگری را با اتکا به تعریف مجمع عمومی حل و فصل کند: موجودیت مجامع عمومی به حضور جمعی کارگران بستگی دارد، زیرا مجمع عمومی چیزی جز تجمع کارگران نیست. بنابراین کافیست کارگران را به پذیرش الگوی مجامع عمومی قانع کرد، تشکیل مجمع عمومی به معنی حل معضل فقدان شکل توده‌ای نیز خواهد بود. به زبان دیگر کمونیسم کارگری از سویی با فروکاستن شکل کارگری به تجمع کارگران معضل توده‌گیر نبودن شکل‌ها را «حل» کرده

^{۱۶} شکل‌های توده‌ای طبقه کارگر، منصور حکمت، اسفند ۱۳۶۶

^{۱۷} همان

^{۱۸} در ادبیات کمونیسم کارگری، سرخط‌های دیگری غیر از آن‌چه در این جا به آن پرداخته شده نیز می‌توان یافت، در این نوشته ما به سرخط‌هایی پرداخته‌ایم که نقد آن‌ها پاسخ دیگر استدلال‌ها را در خود دارد.

^{۱۹} پرسش کمونیسم کارگری این نیست که «چه شکلی کارآمدترین و بیشترین امکانات برای مبارزه علیه نفوذ بورژوازی در مبارزات کارگران و تبدیل مبارزه‌ی اقتصادی کارگران به مبارزه‌ی طبقاتی را مهیا می‌کند؟». در اینجا هم می‌توانیم ببینیم که کمونیسم کارگری در مقام یک حزب بورژوایی فرصت طلب، وضعیت آگاهی و سطح سازمان‌یابی کارگران را همان‌طور که هست می‌پذیرد و تمام هم و غمش متوجه آن است که خود در مقام یک حزب چطور می‌تواند توده‌ای شود؟

است و از سوی دیگر با فرمول‌بندی نقش حزب در گستراندن «ایده» یا «خط مشی» مجامع عمومی در اذهان کارگران، خود را از ضرورت برقراری پیوند ارگانیک با توده‌ها خلاص کرده است.

"مجمع عمومی تضمین کننده حضور توده کارگران است و بدون شرکت آنها امکان تبدیل شدن به تشکل همه کارگران آن مرکز را ندارد و یا بسیار سریعتر در معرض خطر از هم پاشیدن قرار می‌گیرد. این خط مشی به معنی حضور علنی و توده‌ای کارگران است."^{۲۰}

سهل است، حتی لازم نیست کارگران الگوی مجمع عمومی را بپذیرند. از آنجا که مجمع عمومی چیزی بیش از تجمع کارگران نیست، هر جا که تجمع و اعتصاب کارگران برقرار باشد مجمع عمومی نیز برقرار است. کار کمونیسم کارگری در سلاخی مفهوم تشکل کارگری توده‌ای خاتمه نمی‌یابد. این روش خوشایند «بازنگری»، درباره‌ی مفهوم حزب هم به کار بسته می‌شود، اگر توده‌ی کارگران به «حزب کمونیست ایران» نزدیک نمی‌شوند، تعریف حزب را به توده نزدیک می‌کنیم:

"بعبارت دیگر ما تمام دستاورد خود جامعه را برای ایجاد یک حزب کمونیستی کارگری کنار گذاشته بودیم و می‌خواستیم خود به ابتکار تشکیلات سلولهای این حزب را ایجاد کنیم. حال آنکه جامعه فی‌الحال ماتریال زیادی برای شکل‌گیری این حزب را فراهم آورده و اگر دقیقتر بنگریم بخشی از این حزب سیاسی به معنی وسیع کلمه در درون طبقه کارگر جای دارد و کار میکند... با تغییر اوضاع، که بخشا حاصل کار مستقیم و رشد ما و بخشا حاصل وضعیت سیاسی جامعه بطور کلی است، نیروهائی که در این دوره تحت پرچم "حزب بطور کلی" گرد آمده اند، "حزب بطور مشخص" را در سطح محلی ایجاد خواهند کرد... اگر حزب کمونیست به آن افرادی اطلاق میشود که در یک ارگان به رسمیت شناخته شده حزبی کار میکنند، حق عضویت می‌پردازند، برنامه و اساسنامه را پذیرفته‌اند و دو توصیه کننده داشته‌اند و غیره، آنوقت حزب مجموعه معینی از افراد را شامل میشود. اما اگر حزب کمونیست یک جریان اجتماعی وسیع در نظر گرفته شود، با افق و برنامه و سیاستهای معین، پراتیک معین و درگیر در نبرد سیاسی و اجتماعی معین، آنوقت تعداد اعضاء حزب کمونیست بسیار بیش از آنست که در تعریف قبلی حساب شده بود. بنظر من این تفاوت افراطی میان دامنه واقعی حزب و دامنه رسمی حزب دارد به ما ضرر زیادی میزند."^{۲۱}

«این تفاوت افراطی میان دامنه واقعی حزب و دامنه رسمی حزب» که حکمت تلاش می‌کند با ابداع تعاریف دلخواهی بر آن فائق شود، در واقع میدان مبارزه‌ای است که یک حزب کمونیست برای رهبری مبارزات طبقه‌ی کارگر در پیش دارد. یک حزب کمونیست این «تفاوت افراطی» را با پراتیک خود از میان برمی‌دارد نه با دستکاری در تعاریف و غیره.^{۲۲}

به مجمع عمومی برگردیم. این که حکمتیست‌ها ادعا می‌کنند «کارگران هفت‌تپه الگوی مجمع عمومی را به کار بسته‌اند» در واقع به این معنی است که کارگران هفت‌تپه در اعتصاب هستند، در محلی گرد می‌آیند و به علاوه در آنجا خبری از اتحادیه نیست. به همین ترتیب این که حکمتیست‌ها از دهه‌ی ۶۰ تا کنون ادعا می‌کنند که «الگوی مجامع عمومی به طور گسترده توسط کارگران پذیرفته و به کار بسته شده» معنایی جز این ندارد که در این یا آن مقطع از زمان، کارگران در اثر وخامت اوضاع اقتصادی به تقابل مستقیم با سرمایه در شکل اعتراض و اعتصاب روی آورده‌اند اما به هر دلیل نتوانسته‌اند یک گام پیش بگذارند و اتحادیه‌ی خود را بنا کنند.

در ادامه با رجوع به تجربه‌ی بلشویک‌ها در جریان انقلاب روسیه روشن می‌شود که تلاش کمونیسم کارگری برای تبلیغ «مجمع عمومی» در واقع چیزی نیست جز پذیرش غیرانتقادی وضعیت سیاسی و سازمان‌یابی جنبش طبقه‌ی کارگر در مرحله‌ای معین و تلاشی است برای حک و

^{۲۰} کمونیست‌ها، تشکل‌های توده‌ای و سازماندهی جنبش مجمع عمومی، اسد گلچینی

^{۲۱} درباره سیاست سازماندهی کارگری ما، منصور حکمت

^{۲۲} در حقیقت این سلاخی صورت تشکیلاتی حزب بیشتر در ساحت سیاست رخ داده است. هنگامی که به بورژوازی بیونیدید و خود را به عامل سیاسی آن بدل کنید، این امکان را خواهید داشت که در غیاب سیاست پرولتری در درون جنبش کارگری هم‌چنان خود را «نماینده»ی جدالی بدانید که در لحظه در آن در جریان است. چنین حزبی ممکن است به طبقه‌ی کارگر متمایل شود بدون آن که مبارزه‌ی درازدامنی را در درون آن به پیش برده باشد.

تثبیت نقاط ضعف اساسی در جنبش طبقه‌ی کارگر و این در مقابل الگوی مبارزه‌ی بلشویکی است که مبتنی است بر درک نابسندیده بودن آگاهی لحظه‌ای جنبش طبقه‌ی کارگر و در نتیجه وقوف بر ضرورت توسعه‌ی دامنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک به درون مبارزات اقتصادی کارگران. اما چرا اتحادیه‌ها توده‌گیر نشدند؟ ببینیم که کمونیسم کارگری به این پرسش چه پاسخی می‌دهد.

اتحادیه‌ها بازوهای سوسیال دموکراسی هستند

با یک نقل قول ادامه می‌دهیم:

"واقعیت اینست که تردیونیونیسم و جنبش اتحادیه‌ای هر قدر هم که در گامهای اول خود در قرن گذشته حرکتی "خودبخودی" بوده باشد (که نبوده)، دهها سال است که جزء تفکیک ناپذیر یک خط مشی عمومی اجتماعی است، یعنی رفرمیسم و سوسیال دموکراسی. تردیونیونیسم آلترناتیو مشخص رفرمیسم و سوسیال دموکراسی بعنوان یک جریان متعین و تعریف شده سیاسی و طبقاتی برای سازماندهی کارگران است. این آلترناتیو بسیار از محدوده کارگری و تشکیل اتحادیه فراتر می‌رود. همراه این، افق معینی در باره شکل کل دولت، اشکال و شیوه‌های تصمیم‌گیری اقتصادی و حتی تئوری‌ها و برنامه عمل‌های اقتصادی معین نیز طرح می‌شود. اگر شما سایر بخشهای این آلترناتیو اجتماعی-رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک را قلم بگیریید، آنوقت سندیکالیسم بخودی خود ظرفیت تبدیل شدن به یک حرکت وسیع اجتماعی را ندارد. جنبش اتحادیه‌ای، بازوی کارگری یک حرکت سیاسی و اجتماعی است که اجزاء دیگری را نظیر رهبران و احزاب سیاسی، آلترناتیوهای اقتصادی برای کل جامعه، سیستم اداری خاص خود و غیره را نیز طلب میکند و لازم دارد. علل محرومیت کارگر ایرانی از اتحادیه فقط این نیست که بورژوازی مانع تشکیل اتحادیه شده است، بلکه اساساً در این است که لاقلاً بعد از ۲۸ مرداد رفرمیسم در ایران به پایان یک دوره تعیین‌کننده در حیات سیاسی خود میرسد و پس از آن جایی جدی در صحنه سیاسی ایران اشغال نمیکند." ۲۳

و در مقابل درباره‌ی شوراها:

"در مورد جنبش شورائی هم عین این مسئله صادق است. اینهم فقط یک الگو نیست، بلکه آلترناتیو یک جریان اجتماعی خاص و یک گرایش خاص در درون طبقه کارگر برای سازماندهی کارگری است... تجاربی نظیر کمون پاریس و انقلاب اکتبر، ایده شوراها و سازمانیابی شورائی کارگران را به تئوری کمونیسم و سیاست کمونیستی جوش داده است. جنبش شورائی نیز به این ترتیب جزئی از یک حرکت اجتماعی متمایز، با افق و دورنمای سیاسی، اقتصادی و اداری خاص خود است." ۲۴

بنابراین چنان که حکمت تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی را بازخوانی می‌کند، اتحادیه‌ها و سندیکاها بخشی از یک کل وسیع‌تر اجتماعی هستند که بازنمودش در سپهر سیاست آن چیزی است که به عنوان سوسیال دموکراسی می‌شناسیم. بنابراین اگر در یک پهنه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در دوره‌ای معین، سیاست سوسیال دموکراتیک آینده و افقی نداشته باشد، مبارزه‌ی اتحادیه‌ای نیز قادر به بسیج گسترده‌ی توده‌ی کارگران نخواهد بود. اما کدام ویژگی اتحادیه‌ها سرشت آن‌ها را با سیاست سوسیال دموکراتیک پیوند می‌زند؟ کمونیسم کارگری توضیحی نمی‌دهد. بیایید حدس بزنیم، آیا این که اتحادیه‌ها به هدف مبارزه‌ی اقتصادی تأسیس می‌شوند ضرورتاً آن‌ها را به ورطه‌ی رفرمیسم می‌کشاند؟ به لطف مارکس و لنین می‌دانیم که چنین نیست. آیا سازشکاری با کارفرما و دولت بر پیشانی اتحادیه‌ها حک شده؟ باز هم خیر، اگر بورژوازی و دولت نخواهند یا نتوانند رهبران اتحادیه‌ها را با رشوه بخرند، اگر چنان که حکمت می‌گوید «سیاست سوسیال دموکراتیک در ایران ممکن نباشد» یعنی تعدیل و اصلاح استثمار به هر دلیل در دستور کار بورژوازی قرار نداشته باشد هیچ دلیلی وجود ندارد که اتحادیه‌ها به عنوان ارگان مبارزه‌ی اقتصادی نتوانند به مبارزه‌ی

۲۳ تشکیل‌های توده‌ای طبقه کارگر، منصور حکمت

۲۴ همان

خود ادامه دهند یا بخواهند بر سر هیچ با بورژوازی سازش کنند، مگر اینکه رهبران اتحادیه‌ها را خائنین بالفطره بدانیم. در اینجا بحث بر سر این است که آیا «سندیکالیسم» در لحظه‌ی کنونی یک خطر واقعی برای مبارزه‌ی کارگران ایران هست یا خیر؟

در ادبیات کمونیسم کارگری یک گزاره بسیار محبوب و پرتکرار است: «سندیکا با سندیکالیسم مترادف نیست، هر مبارزه‌ی سندیکایی لزوماً سندیکالیستی نیست». این یک تعارف مزورانه است که گویندگانش ابداً به آن باور ندارند، چرا که به علت ملاحظات فرقه‌ای حاضر نیستند هیچ نمونه‌ی مشخصی از مبارزه‌ی اتحادیه‌ای غیر سندیکالیستی را تأیید و تقویت کنند. در ادبیات کمونیسم کارگری جدایی میان اتحادیه و اتحادیه‌گرایی یا سندیکا و سندیکالیسم هرگز متعین نمی‌شود و در سطح تعارف باقی می‌ماند.

اما در سمت مقابل کدام ویژگی شورا آن را به «آلترناتیو ویژه‌ی کمونیسم» بدل می‌کند؟ باز هم مشخص نیست. این ادعا نه با ارجاع به ساختار مجامع عمومی و شورا، نه با ارجاع به تجربه‌ی تاریخی و نه با ارجاع به وظایف پیش‌روی مجامع عمومی اثبات نمی‌شود. آیا عصای جادویی «دموکراسی مستقیم» می‌تواند مانع از انحراف و انحطاط شوراها شود؟ این ادعا که «دموکراسی مستقیم» در همه حال از «نمایندگی» بهتر است از کجای «تئوری کمونیسم» و «سیاست کمونیستی» استخراج شده؟ کدام تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که سازماندهی شورایی «الگوی ویژه و منحصر به فرد» کمونیسم برای سازماندهی کارگران است؟ مگر نه این که مجامع عمومی (و به تعبیر حزب کمونیست ایران حتی شوراها) نیز ابزارهای چانه‌زنی در چارچوب روابط سرمایه‌داری هستند و برای «رسمیت یافتن» مبارزه می‌کنند؟ پس چیست آن روح فسادناپذیر مجامع عمومی و شوراها؟

با این که ادبیات کمونیسم کارگری درباره‌ی این سوال‌ها پاسخ مشخصی ندارد اما مشخصاً حکمت با استفاده از این دوگانه‌سازی دلبخواهی و خوانش بی‌پشتوانه از تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی، یک دور باطل را کامل می‌کند. عناصر اساسی این دور باطل را که پیش‌تر دیده‌ایم کنار هم می‌گذاریم: مفهوم توده‌گیر بودن، «حزب به طور کلی» و «حزب به طور مشخص» و جفت ظاهراً تاریخی رفرمیسم-اتحادیه در مقابل کمونیسم-شورا. حکمت به این خوانش دوگانه از تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی نیاز دارد تا بتواند ادعا کند که «یک حرکت اجتماعی متمایز، با افق و دورنمای سیاسی، اقتصادی و اداری خاص خود» در همه حال در متن جامعه وجود دارد و این به تقریب همان است که او «حزب به طور کلی» می‌نامد. سپس با حرکت از «حزب به طور کلی» تلاش می‌کند ثابت کند که حزب کمونیست ایران (یا هر حزبی که در آینده وارث کمونیسم کارگری است) نقداً (در سال ۶۷) هم «توده‌گیر» است، فقط کافی است که خود را «به طور کلی» هم به رسمیت بشناسد. آن چه درباره‌ی «حزب به طور کلی» در سال ۶۷ گفته شده، پیش از آن در چارچوب بحث مجامع عمومی و شورا درباره‌ی تشکل کارگری هم گفته شده بود. بنابراین می‌توان گفت که مجمع عمومی هم الگوی «تشکل کارگری به طور کلی» است.

این ادعای منصور حکمت که ماهیت اتحادیه‌ها با رفرمیسم و ماهیت شوراها با کمونیسم پیوند خورده است صرفاً بر تعاریف و فرم‌ها مبتنی است و هیچ نسبتی با پیچیدگی واقعیت تاریخی انقلاب‌ها ندارد. در ادامه ابتدا به یک مقاله‌ی کوتاه و درخشان از گرامشی مراجعه می‌کنیم تا ببینیم که یک نگاه اصولی به شکل‌های اتحادیه و شورا چه تمایزهایی را میان این دو تشخیص می‌دهد و سپس با نگاهی به انقلاب روسیه تلاش می‌کنیم نشان دهیم که بلشویک‌ها چگونه با تحلیل تمام دقایق و ظرایف مبارزه‌ی طبقاتی - چنان که تنها شایسته‌ی رهبران یک انقلاب پیروزمند است - با مسئله‌ی اتحادیه‌ها مواجه شده‌اند.

گرامشی در مقاله‌ی «اتحادیه‌ها و شوراها» سازمان‌یابی اتحادیه‌ای را به عنوان شکلی که در عینیت نظم سرمایه‌داری ریشه دارد شناسایی می‌کند. او پیش‌تر در دو مقاله‌ی «اتحادیه‌های کارگری و شوراها» و «سندیکالیسم و شوراها»^{۲۵} نشان داده که محدودیت‌های اتحادیه و نیز خطر سندیکالیسم را می‌شناسد و اکنون از جهت مقابل بر ضرورت و اجتناب‌ناپذیری مبارزه‌ی اتحادیه‌ای انگشت می‌گذارد. برای او واضح است که اتحادیه یک الگو یا شکل دلخواهی نیست:

"اتحادیه معادل با این یا آن تعریف از اتحادیه نیست: اتحادیه خود [در عمل] تعریف معینی می‌یابد و شکل تاریخی مشخصی به خود می‌گیرد. چرا که نیروها و اراده‌ی طبقه کارگری که آن را بر پا می‌دارد، به آن جهتی را می‌دهند و برای عمل آن هدفی را قرار می‌دهند که در تعریف آن داده شده است. به طور عینی، اتحادیه شکلی است که کالای کار، هنگامی که می‌خواهد در رژیم کاپیتالیستی سازمان بیابد تا بر بازار مسلط شود، به خود می‌گیرد و می‌تواند بگیرد: این یک شکل اداری است؛ از مجموعه‌ای از کارگزاران و تکنیسین‌های سازمانی (اگر که واقعا چنین باشند)، یعنی از کارشناسانی (اگر که واقعا کارشناس باشند) تشکیل می‌شود با هنر تجمیع نیروهای کارگران و هدایت آن بدان سو که در مقابل قدرت سرمایه تعادلی مساعد برای طبقه کارگر ایجاد شود."^{۲۶}

از نظر گرامشی، اصل نمایندگی یک جزء ضروری از این شکل عینی است^{۲۷}:

"اتحادیه شکل خود را متمرکز می‌کند، آن را فراگیرتر شکل می‌دهد، تا نهایتاً قدرت نظم و جنبش را به یک ارگان مرکزی واگذار کند: پس اتحادیه از توده‌هایی که آنان را به نظم درآورده است جدا می‌شود، خود را از تلاطمات احساسات، افت و خیزها و ناپایداریهای توده‌های در حال غلیان کنار می‌کشد. این اتحادیه را قادر می‌سازد که قراردادهایی را منعقد کند و تعهداتی را بپذیرد: این کارفرما را وادار می‌سازد، در رابطه اش با کارگر نوعی قانونمندی را به رسمیت بشناسد."

و در صورتی که اتحادیه حامل آگاهی انقلابی باشد، یعنی به طور خلاصه از محدودیت‌های خود و از ضرورت فرارفتن طبقه‌ی کارگر از این محدودیت‌ها آگاه باشد، می‌تواند نقشی انقلابی ایفا کند^{۲۸}:

"چنانچه کارگزاران سازمان‌های اتحادیه‌ای قانون‌مندی صنعتی را به مثابه‌ی یک سازش ضروری اما نه همیشگی قلمداد کنند، چنانچه آن‌ها همه‌ی امکانات اتحادیه‌ها را برای مساعدتر کردن توازن قوا به نفع طبقه کارگر به کار بگیرند، چنانچه آن‌ها تدارکات مادی و معنوی ضروری و همه‌جانبه را در پیش بگیرند تا طبقه‌ی کارگر در لحظه‌ای معین تهاجم پیروزمندانه‌ای را علیه سرمایه سازمان دهد و آن را تابع قانون خود کند، در این صورت نظم اتحادیه‌ای نظامی است انقلابی، حتی اگر در این جهت تلاش کند که کارگران قانون‌مندی صنعتی را رعایت کنند."

^{۲۵} هر سه مقاله در جزوه‌ی «مجموعه‌ی مقالات درباره‌ی شوراها» در دسترس هستند.

^{۲۶} تمام نقل‌قول‌ها از گرامشی در این بخش از این منبع گرفته شده‌اند: اتحادیه‌ها و شوراها، ژوئن ۱۹۲۰، ترجمه از تحریریه‌ی سایت امید

^{۲۷} نزد حکمتیست‌ها «نمایندگی» حکم گناه نخستین را دارد، مترادف بوروکراسی و قاتل «دموکراسی» است: «خاصیت اساسی شورای پایه، اعمال دموکراسی مستقیم است. یکی از تفاوت‌های اساسی جنبش شورایی با جنبش اتحادیه‌ای وجود این دموکراسی مستقیم در سطوح مختلف است و همین است که آن را در اساس از انحرافات بوروکراتیکی که اتحادیه‌ها به آن دچار میشوند مصون میکند.» (باز هم درباره‌ی شورا، منصور حکمت). برخی از هواداران کمونیسم کارگری تا آنجا پیش می‌روند که «نمایندگی» را خصلت‌نمای سرمایه‌داری و «دموکراسی مستقیم» را خصلت‌نمای سوسیالیسم معرفی می‌کنند و در نتیجه مبارزه‌ی طبقاتی را به مبارزه علیه اقتدار در شکل‌های مختلف آن فرومی‌کاهند.

^{۲۸} در بازخوانی مبارزه‌ی بلشویک‌ها علیه تز «بی‌طرفی اتحادیه‌ها» خواهیم دید که منسجم ساختن، متشکل کردن و اعتلای این آگاهی طبقاتی وظیفه‌ی حزب طبقه‌ی کارگر است.

بلشویک‌ها و اتحادیه‌ها

رویکرد بلشویک‌ها به اتحادیه‌های کارگری را می‌توان با بازخوانی سه نبرد سیاسی عمده در تاریخ انقلاب اکتبر واکاوی کرد. اولین آن‌ها نبردی است که پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، بر سر مسئله‌ی «بی‌طرفی سیاسی اتحادیه‌ها» ابتدا در حزب سوسیال دموکرات کارگری آلمان و سپس میان سه جناح سوسیالیست روسیه یعنی بلشویک‌ها، منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی (اس آر‌ها) در می‌گیرد و دامنه‌ی آن به بین‌الملل دوم نیز کشیده می‌شود. دومین آن‌ها نبردی است که لنین در ابتدای سال ۱۹۲۰ علیه مظاهر گوناگون چپ‌روی در جنبش بین‌المللی طبقه‌ی کارگر سازمان می‌دهد و در جریان آن -از جمله- اشتباهات کمونیست‌های چپ آلمان را در برخورد با مسئله‌ی اتحادیه‌ها حلاجی می‌کند. سومین نبرد، نبردی درون حزب کمونیست روسیه است که در ۱۹۲۱ و پس از پایان جنگ داخلی بر سر مسئله‌ی وظایف و نقش اتحادیه‌ها تحت دیکتاتوری پرولتاریا در شرایط غیر جنگی در می‌گیرد.

۱۹۰۵: بی‌طرفی اتحادیه‌ها

در کنگره‌ی حزب سوسیال دموکرات کارگری آلمان که در سپتامبر ۱۹۰۵ در شهر «ینا» برگزار شد، خطر سیاست بی‌طرفی اتحادیه‌ها و جدایی مبارزه‌ی اتحادیه‌ای از مبارزه‌ی سیاسی برای اولین بار به بحث گذاشته شد. در لوای این سیاست بود که تجدیدنظرطلبی از نوع برنشتاینی فرصت یافته بود تا جفت خود را در اتحادیه‌های کارگری تولید کند:

"در این کنگره کاملاً آشکار گردید که حتی در آلمان، جایی که سنت مارکسیسم و نفوذ آن قوی‌تر از هر جای دیگری است، تمایلات ضدسوسیالیستی، تمایلاتی که به جانب «جنبش خالص اتحادیه‌ای کارگری» انگلیسی است، یعنی مطلقاً از نوع بورژوازی، در اتحادیه‌های کارگری رشد می‌کند - متوجه باشید، اتحادیه‌های کارگری سوسیال دموکراتیک... در آلمان مثل روسیه و در واقع در هر جا، اتحادیه‌گرایی کوتاه‌بین یا اکونومیسم با فرصت‌طلبی (تجدیدنظر طلبی) پیوسته است."^{۲۹}

لنین خصلت و محدودیت این جنبش خالص اتحادیه‌ای را چنین می‌شناسد:

"توهّمات بورژوازی به منزله‌ی امکان برآوردن نیازهای اقتصادی و دیگر نیازهای طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری."^{۳۰}

حزب س.د.ک آلمان در همان کنگره به نبرد علیه این اتحادیه‌گرایی کوتاه‌بین و تلاش برای برقراری پیوند میان اتحادیه‌ها و حزب سوسیال دموکرات فراخوان داد. لنین از این موضع پشتیبانی و بلافاصله تلاش برای گستردن دامنه‌ی بحث علیه بی‌طرفی اتحادیه‌ها به روسیه را آغاز کرد^{۳۱}. او از ضرورت رهبری مبارزه‌ی اتحادیه‌ای توسط حزب دفاع کرد، بدون آن‌که در اثر انحراف پدیدآمده در اتحادیه‌های آلمانی به نفی مبارزه‌ی اتحادیه‌ای برسد:

"مبارزه‌ی اتحادیه‌ای کارگری یکی از اشکال دائمی مبارزه‌ی کل جنبش کارگری است، مبارزه‌ای که در جامعه‌ی سرمایه‌داری همیشه موردنیاز و همیشه ضروری است... در کنار «وظیفه‌ی رهبری مبارزه‌ی اتحادیه‌ای»، می‌توان فقط وظیفه‌ی عام رهبری مبارزه‌ی سیاسی را به عنوان یک کل، و وظیفه‌ی عام مبارزه‌ی ایدئولوژیک را به عنوان یک کل قرار داد..."^{۳۲}

در پاییز همان سال (۱۹۰۵) اولین برخورد میان سه جناح سوسیالیست روسیه بر سر مسئله‌ی بی‌طرفی رخ داد:

^{۲۹} از کنگره‌ی بنای حزب سوسیال دموکرات کارگری آلمان، لنین، سپتامبر ۱۹۰۵ (کنگروه‌ی ینا در همان ماه برگزار شده بود)

^{۳۰} از لنین به ملت، لنین، اکتبر ۱۹۰۵

^{۳۱} از کنگره‌ی بنای حزب سوسیال دموکرات کارگری آلمان، لنین

^{۳۲} از لنین به ملت، لنین

"منشویکها یک مرزبندی کلاسیک مارکسیستی اکیداً ارتدکس را بین هدف حزب و هدف سندیکاها برجسته نمودند: «وظیفه حزب سوسیال-دموکرات استقرار سیستم سوسیالیستی و نابودی مناسبات سرمایه‌داری است؛ وظیفه سندیکاها بهبود شرایط کار در چارچوب رژیم سرمایه‌داری است تا از این طریق بتوانند شرایط بهتری برای فروش نیروی کار به نفع کار کسب کنند» نتیجه گرفته شده این بود که سندیکاها وابسته نیستند و همه کارگران یک حرفه معین را در بر میگیرند.

در مقابل، بلشویکها اینچنین بحث میکردند که در شرایط حاضر نمیتواند تفکیک قاطعی میان سیاست و حرفه وجود داشته باشد، و اینگونه نتیجه‌گیری میکردند که «باید پیوند عمیقی میان حزب سوسیال-دموکرات و سندیکاها ایجاد گردد، که در آن حزب میبایست سندیکاها را رهبری کند.» و بالاخره اس.آرها اکیداً خواستار عدم وابستگی سندیکاها به منظور اجتناب از شکاف در صفوف پرولتاریا بودند^{۳۳}، ولی آنها هر گونه محدودیت وظایف و فعالیت‌های سندیکاها را به قلمرویی محدود رد کرده، این وظایف را به عنوان مبارزه‌ای همه جانبه علیه سرمایه، مبارزه‌ای در عین حال سیاسی و اقتصادی فرموله کردند.»^{۳۴}

در کنگره‌ی وحدت حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه (آوریل ۱۹۰۶ در استکهلم) که هر دو جناح بلشویک و منشویک در آن حضور داشتند، موضع منشویک‌ها یعنی حمایت از بی‌طرفی اتحادیه‌ها غالب بود^{۳۵}. یک‌سال بعد در کنگره‌ی لندن (می ۱۹۰۷) بلشویک‌ها توانستند هدف «شناسایی رهبری ایدئولوژیک حزب سوسیال دموکرات توسط اتحادیه‌های کارگری و همچنین برقرار کردن ارتباط تشکیلاتی با حزب»^{۳۶} را وارد دستور کار حزب کنند. در این کنگره، نقطه‌نظر منشویک‌ها - که از تشکیل یک کنگره‌ی ملی کارگران غیرحزبی دفاع می‌کردند - قاطعانه مردود اعلام شد چرا که:

"ایده تشکیل کنگره کارگران، بنا به ماهیتش، به جانشین شدن نهایی سازمان‌های کارگران غیر حزبی به جای حزب سوسیال دموکرات منتهی می‌شود و همچنین تدارکات سازماندهی و تبلیغاتی برای تشکیل کنگره کارگران به ناگزیر به از هم پاشیدگی حزب می‌انجامد و وابستگی توده‌های وسیع کارگران را به نفوذ دموکراسی بورژوازیی شدت می‌بخشد."^{۳۷}

در آگوست ۱۹۰۷، کنگره‌ی اشتوتگارت بین‌الملل سوسیالیستی دوم، نقطه‌نظر بلشویک‌ها درباره‌ی لزوم کنار گذاشتن اصل بی‌طرفی را تایید و بر ضرورت «برقراری پیوندهای فشرده بین حزب و اتحادیه‌ها» تاکید کرد. پس از این کنگره، از میان سوسیالیست‌های روسیه «تنها اس-آرها و پلخانف بودند که از ایده‌ی بی‌طرفی پشتیبانی کردند، و آن هم به طور بسیار ناموفق»^{۳۸}. لنین بی‌طرفی اتحادیه‌ها را پوشش ایدئولوژیک بورژوازی برای محدود کردن افق دید اتحادیه‌ها می‌دانست و این عقیده‌ی پلخانف و اس-آرها که وارد کردن اختلاف‌های سیاسی در اتحادیه‌ها موجب شکاف در صفوف کارگران می‌شود را رد می‌کرد:

^{۳۳} نقطه‌ی شروع کمونیسم کارگری در بحث مربوط به الگوی مناسب شکل‌های کارگری را به خاطر آورید: «کدام شکل کارگری می‌تواند توده‌گیر باشد؟». در مقابل می‌بینیم که رویکرد بلشویکی از وارد کردن مبارزه‌ی سیاسی به درون مبارزات کارگران ابایی ندارد. برای بلشویک‌ها پرسش از این قرار بود که «چگونه می‌توان کارگران را در مبارزه‌شان علیه سرمایه‌داران تحت افق انقلاب پرولتری و در قامت یک طبقه منسجم کرد؟».

^{۳۴} بی‌طرفی سندیکاها، لنین (به نقل از یک روزنامه‌ی هوادار اس-آرها)، فوریه ۱۹۰۸
^{۳۵} قطعنامه‌ی کنگره‌ی استکهلم:

<https://www.marxists.org/farsi/history/sosyal-demokrasiye-roosiyeh/ettehadiyeh-kargari-041906.htm>

^{۳۶} در باره اتحادیه‌های کارگری، قطعنامه‌ی کنگره‌ی لندن حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه:

<https://www.marxists.org/farsi/history/sosyal-demokrasiye-roosiyeh/ettehadiyeh-kargari19051907.htm>

^{۳۷} درباره‌ی کنگره‌ی کارگران و سازمان‌های کارگری غیرحزبی، قطعنامه‌ی کنگره‌ی لندن حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه

<https://www.marxists.org/farsi/history/sosyal-demokrasiye-roosiyeh/kargarane-gheyre-hezbi18051907.htm>

^{۳۸} بی‌طرفی سندیکاها، لنین

گفته میشود که اگر بخواهیم تمامی کارگرانی را که به لزوم بهبود وضع مادیشان پی برده‌اند، متحد سازیم، بیطرفی ضروری است، و این نکته‌ای است که پلخانف بطور خاص بر آن تأکید دارد. اما کسانی که چنین استدلال میکنند، فراموش مینمایند که مرحله کنونی تکامل تضادهای طبقاتی لزوماً، حتی در مسأله چگونگی به دست آوردن این بهبودی در محدوده جامعه معاصر، «اختلافات سیاسی» را به همراه دارد.^{۳۹}

و مختصات آن چه لنین «مرحله‌ی کنونی تکامل تضادهای طبقاتی» می‌نامد چه بود؟

"درجه بالایی که تضادهای طبقاتی تا آن تکامل یافته‌اند و تشدید آنها در تمام کشورها در دوره اخیر، تجربه طولانی آلمان (جایی که سیاست بیطرفی، اپورتونیسیم را در سندیکاها تقویت نمود، بدون اینکه در برابر پیدایش سندیکاها خاص مسیحی و لیبرال مانعی به وجود آورد)، و گسترش آن زمینه خاص مبارزه پرولتری که عمل هماهنگ سندیکاها و حزب سیاسی را ایجاد میکند (اعتصاب توده‌ای و شورش مسلحانه در انقلاب روسیه به منزله الگویی برای اشکال احتمالی انقلاب پرولتری در غرب) - همه و همه پایه و اساس تئوری بیطرفی را در هم ریخت."^{۴۰}

لنین هم‌زمان پدیده‌ی «سندیکالیسم انقلابی» در کشورهای اروپای غربی - یعنی این عقیده که سازماندهی و پیروزی مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی طبقه‌ی کارگر صرفاً با تکیه بر اتحادیه‌ها و بی‌نیاز از وجود حزب انقلابی امکان‌پذیر است - را به عنوان عارضه‌ی مستقیم و روی دیگر سکه‌ی فرصت‌طلبی و رفرمیسم در احزاب و اتحادیه‌ها تشخیص داد:

"برخلاف بی‌طرف‌گرایی منشویک‌ها، ما باید این فعالیت‌ها را در جهت سمت‌گیری نزدیک‌تر اتحادیه‌ها با حزب و رشد آگاهی سوسیالیستی و فهم وظیفه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر انجام دهیم. در اروپای غربی سندیکالیسم انقلابی در بسیاری از کشورها نتیجه‌ی مستقیم و گریزناپذیر فرصت‌طلبی، اصلاح‌طلبی و ناقص‌الخلقگی پارلمانی است... کار انقلابی در اتحادیه‌های کارگری تأکید را از حیل‌گری پارلمانی برمی‌دارد و بر تعلیم طبقه‌ی کارگر، بر تشکیل سازمان‌های خالص طبقاتی، بر مبارزه در خارج از پارلمان، بر توانایی استفاده (و آماده کردن توده‌ها برای امکان استفاده‌ی موفقیت‌آمیز) از اعتصاب عمومی ... می‌گذارد."^{۴۱}

با این برنامه‌ی عمل بود که هفت سال بعد و در آستانه‌ی جنگ جهانی اول، بیشتر اتحادیه‌های کارگری بزرگ روسیه تحت رهبری بلشویک‌ها متحد بودند:

"در روسیه هیچ اتحادیه‌ای دو شاخه نیست. هم در سن‌پترزبورگ، هم در مسکو اتحادیه‌های کارگری متحد هستند. قضیه آن است که در این اتحادیه‌ها پراودیست‌ها کاملاً غلبه دارند."^{۴۲}

آیا بلشویک‌های روسیه و سوسیال‌دموکرات‌های آلمان نمی‌توانستند با استناد به پا گرفتن و رشد «اکنونیسم کوتاه‌بین» درون اتحادیه‌های کارگری که متحد‌گرایی‌های تجدیدنظرطلب و انحلال‌طلب بود، اتحادیه‌های کارگری را بی‌مصرف و تمام شده اعلام کنند و الگوی شوراهای (که بعد از انقلاب ۱۹۰۵ در دست بود) جایگزین اتحادیه‌ها کنند؟ بلشویک‌ها بدون آن‌که مانند حکمتیست‌ها دست به کار ابداع یک «متافیزیک بورژوازی» برای اتحادیه‌ها شوند، با پافشاری بر ضرورت مبارزه‌ی اتحادیه‌ای به عنوان یکی از اشکال دائمی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر به ریشه‌یابی ظهور گرایش به سازش طبقاتی دست زدند و سپس مبارزه‌ی سیاسی در درون اتحادیه‌ها برای زدودن توهمات بورژوازی و نفوذ سازشکاران را آغاز کردند. آن‌ها بر خلاف حکمتیست‌ها، تعقیب و مبارزه با گرایش به سازش طبقاتی را در اتحادیه‌ها متوقف نکردند، بلکه تعقیب این گرایش را تا درون احزاب سوسیال‌دموکرات و سپس تا رسیدن به ریشه‌های مادی و تاریخی فرصت‌طلبی در جنبش طبقه‌ی کارگر ادامه دادند. به همین دلیل است که مبارزه‌ی بلشویک‌ها علیه فرصت‌طلبی در درون و بیرون اتحادیه‌ها مضمون واحدی دارد:

^{۳۹} همان

^{۴۰} همان

^{۴۱} درباره‌ی طرز برخورد حزب نسبت به اتحادیه‌های کارگری، لنین، نوامبر ۱۹۰۷

^{۴۲} گزارش کمیته مرکزی ح.ک.س.د.ر. به کنگره بروکسل، لنین، جولای ۱۹۱۴

"از یک طرف، تمایل بورژوازی و اپورتونیستها به تبدیل چند ملت بسیار غنی و ممتاز به انگلهای «ابدی» بر بدن بقیه نوع بشر وجود دارد، تمایل به «لمیدن بر تخت افتخار» استعمار سیاهان، هندیها و غیره، در بند نگاه داشتن آنها با کمک سلاحهای نابود کننده عالی که توسط میلیتاریسم مدرن تهیه شده‌اند. از طرف دیگر، تمایل توده‌ها، که بیشتر از سابق تحت ستم بوده و تمام فشار جنگهای امپریالیستی را متحمل می‌شوند، برای دور انداختن این یوغ و سرنگونی بورژوازی وجود دارد. تاریخ جنبش کارگری بدون شک در پرتو مبارزه میان این دو گرایش تکوین خواهد یافت. زیرا که گرایش اول تصادفی نبوده؛ و از نظر اقتصادی «مضمون یافته» است. هم اکنون بورژوازی در تمام کشورها برای خود «احزاب کارگری بورژوایی» از میان سوسیال - شوونیستها به وجود آورده، پروارنده و تأمین کرده است ... نکته مهم اینست که از نظر اقتصادی پناهندگی یک قشر از اشرافیت کارگری به بورژوازی به کمال رسیده و به واقعیت انجام یافته‌ای مبدل شده است؛ و این واقعیت اقتصادی، این تغییر در روابط طبقاتی، بدون هیچگونه «مشکل» خاصی قالب سیاسی در این یا آن شکل دیگر، پیدا خواهد کرد.

بر مبنای پایه اقتصادی فوق‌الذکر، مؤسسات سیاسی سرمایه‌داری مدرن - مطبوعات، پارلمان، تشکلهای کنگره‌ها و غیره - برای کارگران و کارمندان اداری رفرمیست و میهن پرست، رام و محترم، امتیازات و رشوه سیاسی، مطابق با امتیازات و رشوه اقتصادی به وجود آورده است. شغل‌های پر منفعت و راحت در حکومت یا در کمیته‌های صنایع جنگی، در پارلمان و در کمیته‌های گوناگون، در هیئت مدیره روزنامه‌های قانونی «قابل احترام» و یا در هیئت مدیره اتحادیه‌های کارگری «بورژوایی مطیع قانون» و به همان اندازه قابل احترام - اینست طعمه‌ای که بورژوازی امپریالیستی توسط آن نمایندگان و طرفداران «احزاب کارگری بورژوایی» را جلب کرده و پاداش می‌دهد.

مکانیسم دموکراسی سیاسی در همین جهت کار می‌کند. در دوران ما هیچ چیز بدون انتخابات نمی‌تواند انجام گیرد؛ هیچ چیز بدون توده‌ها نمی‌تواند انجام پذیرد. و در این عصر چاپ و پارلمانتاریسم، موفقیت در جلب و به دنبال کشیدن توده بدون یک سیستم همه جانبه، با مدیریت سیستماتیک و کاملاً مجهز چاپلوسی، کذب، حقه بازی، استفاده تردستانه از اصطلاحات مد روز و عامه پسند، و قول همه گونه رفرم و دعای خیر از چپ و راست به کارگران - تا جایی که آنها از مبارزه انقلابی برای سرنگونی بورژوازی چشم‌پوشند - غیر ممکن است.^{۴۳}

تا همین جا روشن است که در استدلال‌های حکمت، تا آنجا که به وجود دو گرایش انقلابی و رفرمیست در جنبش کارگری مربوط می‌شود، چیز جدیدی وجود ندارد. از آنجا که بعد هم حکمتیست‌ها نمی‌توانند تز «طرد اتحادیه‌ها» را به تاریخ انقلاب روسیه و سیاست بلشویک‌ها قلاب کنند چرا که کوشش بلشویک‌ها در رابطه با اتحادیه‌ها دقیقاً در جهت عکس، به مبارزه سیاسی درون اتحادیه‌ها برای رهبری آنها معطوف بود.

از سوی دیگر اکنون روشن می‌شود که کمونیسم کارگری با پیش گذاشتن یک الگوی سازمانی در مقابل مبارزه‌ی اقتصادی طبقه‌ی کارگر، در واقع از ضرورت مبارزه‌ی سیاسی در تشکلهای کارگران طفره می‌رود. کمونیسم کارگری با تن زدن از مبارزه‌ی سیاسی در درون جریان مبارزه‌ی اقتصادی روزمره‌ی کارگران، نشان می‌دهد که نه یک «حزب پیشتاز» که حزبی است که غایتش نمایندگی کردن خصوصیات لحظه‌ای جنبش طبقه‌ی کارگر است و در این راه ابایی ندارد از آن که نقایص یا انحراف‌های بورژوایی نفوذ کرده در این جنبش را نیز بپذیرد و درونی کند. حتی بیش از این، شاید بتوان گفت که کمونیسم کارگری تلاش می‌کند تا انحراف سیاسی بورژوایی خود را در قالب یک شکل سازمانی - مجمع عمومی و سپس شورا - وارد مبارزه‌ی کارگران کند. کمونیسم کارگری اتحادیه‌ها را کنار می‌گذارد، زیرا اتحادیه‌ها را برای هدف خود که همان تصرف فوری قدرت سیاسی است - و این خود بر درک بورژوایی کمونیسم کارگری از سیاست مبتنی است - مناسب تشخیص نمی‌دهد. بنابراین مجمع عمومی را به عنوان یک الگوی سازمانی متفاوت پیش می‌گذارد و با یک «مجوز اساس نامه‌ای» آن را به سطح مبارزه برای تصرف قدرت سیاسی بالا می‌کشد. به این دلیل است که برای کمونیسم کارگری این پرسش که سطح کنونی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر چیست و چه نوع از سازمان‌یابی و برنامه‌ی مبارزه را طلب می‌کند اساساً مطرح نیست. کمونیسم کارگری اتحادیه‌ها را کنار می‌گذارد نه به این دلیل که با سطح

^{۴۳} امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم، لنین، اکتبر ۱۹۱۶

مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر متناسب نیستند، بلکه به این دلیل که با هدف کمونیسم کارگری که همان تصرف فوری قدرت سیاسی است تناسب ندارند.

اکنون ببینیم که اگر حکمتیست‌ها بخواهند روش خاص خود برای مقابله با نفوذ بورژوازی در درون طبقه‌ی کارگر را از اتحادیه‌ها به احزاب تعمیم دهند نتیجه چه خواهد بود؟

۱۹۲۰: کمونیسم چپ

پس از پیروزی ابتدایی انقلاب آلمان در نوامبر ۱۹۱۸، دو حزب سوسیال دموکرات (حزب کارگران سوسیال دموکرات و حزب مستقل سوسیال دموکرات) با تشکیل یک دولت ائتلافی قدرت سیاسی را در دست گرفتند. کمونیست‌های آلمانی که در جناح چپ حزب مستقل سوسیال دموکرات قرار گرفته بودند از شرکت در دولت ائتلافی خودداری کردند. فوری‌ترین مسئله‌ی انقلاب تعیین تکلیف شکل سیاسی دولت بود: حزب کارگران سوسیال دموکرات که پیش از آن در جریان جنگ اول جهانی با یک خیانت بی‌مانند تاریخی، در همدستی با بورژوازی آلمان از جنگ حمایت کرده بود، اکنون نیز می‌کوشید تا انقلاب را با تأسیس یک «جمهوری پارلمانی» خاتمه دهد. جمهوری پارلمانی برقراری دموکراسی بورژوایی را وعده می‌داد که در حقیقت چیزی جز تداوم دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی نبود. در چنین دولتی، همان‌طور که سوسیال دموکرات‌ها بارها در درگاه بورژوازی سوگند خورده بودند، الغای مالکیت خصوصی و ملی کردن صنایع (در شکل انقلابی آن) نمی‌توانست مطرح باشد. در مقابل، اسپارتاکیست‌ها شعار «جمهوری سوسیالیستی» و «تصرف قدرت به دست شوراها» را در میان توده‌های کارگران و سربازان تبلیغ می‌کردند.

سرنوشت این مبارزه بر سر «سوسیالیسم» یا «دموکراسی بورژوایی» را کنگره‌ی سراسری شوراها‌ی کارگران و سربازان در نیمه‌ی دسامبر ۱۹۱۸ معین کرد. کنگره‌ی شوراها که همانند توده‌های کارگران و سربازان تحت‌تأثیر سیاست سوسیال دموکرات‌ها بود، قدرت سیاسی را پس زد و آن را به «پارلمان»، به بورژوازی تعارف کرد. سوسیال دموکرات‌های مستقل از کنگره خارج شدند و حزب کارگران سوسیال دموکرات کنترل شورای مرکزی شوراها را در دست گرفت.

دو هفته بعد اسپارتاکیست‌ها و جناح چپ حزب مستقل سوسیال دموکرات حزب کمونیست آلمان را تأسیس کردند. رزا لوکزامبورگ در سخنرانی‌اش در این کنفرانس ابتدا بر ضرورت انقلاب دوم و تصرف قدرت سیاسی به دست شوراها تأکید کرد و سپس با اشاره‌ای تلخ به تجربه‌ی کنگره‌ی سراسری شوراها، به کنفرانس تذکر داد که توده‌ها، حتی آن‌ها که در شوراها حضور دارند هنوز ضرورت انقلاب دوم را درک نکرده و آمادگی تصرف قدرت سیاسی را ندارند. لوکزامبورگ نتیجه گرفت که در چنین شرایطی، حزب کمونیست مجاز نیست تا انتخابات پارلمان را تحریم کند. اما اکثریت کنفرانس مخالف این عقیده بود و به تحریم انتخابات پارلمان و تدارک برای قیام رای داد. از نظر لنین این انحراف به چپ در بدنه‌ی حزب نوپای کمونیست، واکنشی کودکانه به فرصت‌طلبی سوسیال دموکراسی آلمان بود که در احزاب و اتحادیه‌های کارگری سوسیال دموکرات دست بالا را داشت:

"در اروپای غربی و آمریکا پارلمان نفرت خاصی در میان عناصر انقلابی پیشرو طبقه کارگر برانگیخته است. در این امر تردیدی نیست و علت آن هم روشن است، زیرا تصور رفتاری پلیدتر و رذیله‌تر و خائنانه‌تر از رفتاری که اکثریت عظیمی از نمایندگان سوسیالیست و سوسیال دموکرات در دوران جنگ و پس از آن در پارلمان داشته‌اند، دشوار است. ولی تسلیم درقبال این روحیه به هنگام حل مسئله چگونگی مبارزه علیه بلای مورد تصدیق همگان، نه تنها نابخردانه، بلکه صرفاً تبه‌کارانه است... بچگانه بودن «نفی» شرکت در فعالیت پارلمانی درست ناشی از این پندار است که گویا با این شیوه «ساده» و «آسان» و به اصطلاح انقلابی می‌توان وظیفه‌ی دشوار مبارزه علیه نفوذ بورژوا دموکراتیک را در درون جنبش

کارگری «به انجام رساند»، ولی وقتی پای عمل به میان آمد از سایه‌ی خود گریخت، در برابر دشواری فقط چشم فروبست و فقط با حرف گریبان خود را از چنگ آن رهانید.^{۴۴}

جناح چپ حزب کمونیست آلمان همین سیاست چپ‌روانه را در قبال اتحادیه‌های کارگری (که عمدتاً تحت نفوذ سوسیال دموکرات‌ها بودند) نیز در پیش گرفت^{۴۵}. آن‌ها از کارگران خواستند تا از اتحادیه‌های کارگری سوسیال دموکرات خارج شوند و اشکال نوینی از شکل‌های کارگری را بنا کنند که شرط حضور در آن‌ها برائت از سوسیال دموکراسی و پذیرش اصل دیکتاتوری پرولتاریا باشد:

"باید روی اسلوب‌هایی از مبارزه‌ی انقلابی که ویژگی پرولتری دارند به شدت تکیه کرد و برای جلب وسیع‌ترین محافل و قشرهای پرولتری که می‌باید زیر رهبری حزب کمونیست به مبارزه انقلابی برخیزند، اشکال سازمانی نوینی بر بنیادی بس وسیع و در چارچوبی بس وسیع پدید آورد. کانون تجمع تمام عناصر انقلابی همان اتحاد کارگری است که سازمان‌های کارخانه‌ها بنیاد آن را تشکیل می‌دهند. تمام کارگرانی که از شعار: برون از سندیکا! پیروی کرده‌اند باید در این کانون گرد آیند. در اینجاست که پرولتاریای مبارز در گسترده‌ترین صفوف آماده‌ی پیکار، تشکل می‌پذیرد. پذیرش مبارزه‌ی طبقاتی و سیستم شورایی و دیکتاتوری برای پیوستن به صفوف کافست. تمام تربیت سیاسی بعدی توده‌های مبارز و جهت‌یابی سیاسی در مبارزه، وظیفه‌ی حزب کمونیست است که در خارج این اتحاد کارگری قرار دارد."^{۴۶}

لنین به عنوان رهبر انقلاب روسیه به شدت از این سیاست فرقه‌ای کمونیست‌های چپ آلمان انتقاد کرد. او در جزوه‌ی «بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم» به دقت تاریخ و روش مبارزه‌ی بلشویک‌ها با فرصت‌طلبی را تشریح کرد که به طور خلاصه مبارزه‌ای سیاسی بود علیه منشویسم، در سطح احزاب و نیز در درون اتحادیه‌های کارگری، و این مبارزه علیه منشویسم ممکن نمی‌شد اگر بلشویک‌ها در مبارزه‌ی پیشین علیه بی‌طرفی اتحادیه‌ها در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ پیروز نمی‌شدند. لنین همچنین درباره‌ی گسترش انحراف به چپ در جنبش طبقه‌ی کارگر در سطح جهانی هشدار داد و با ارجاع به تجربه‌ی روسیه نتیجه گرفت که مؤثرترین شیوه‌ی مبارزه علیه چپ‌روی، مبارزه با فرصت‌طلبی است و این دو مبارزه نمی‌توانند جداگانه پیش بروند چرا که «آنارشسیسم [به عنوان یکی از مظاهر چپ‌روی-نگارنده] غالباً نوعی کیفر گناهان اپورتونیستی جنبش کارگری بوده است. هر دوی این کجروی‌های کره مکمل یکدیگر بوده‌اند». لنین ضمن تأکید بر ضرورت مبارزه علیه محتوای سیاسی فرصت‌طلبانه و نیز چپ‌روانه، این تصور کمونیست‌های چپ که با تحریم انتخابات پارلمان می‌توان بر ذهنیت سوسیال دموکراتیک توده‌ها فائق شد را نیز رد کرد:

"شیوه‌ی قضاوت هلندی‌ها و به طور کلی «چپ‌ها» درباره‌ی انقلاب به سان قضاوت آیین پرستان خشک مغزی است که هیچ‌گاه در انقلاب واقعی شرکت نداشته یا در تاریخ انقلاب‌ها تعمق نکرده‌اند و یا «نفی» ذهنی یک مؤسسه‌ی ارتجاعی را ساده‌لوحانه انهدام واقعی آن از طریق تأثیر نیروی جمعی یک سلسله عوامل عینی می‌پندارند."^{۴۷}

اما سروکله‌ی «هلندی‌ها» از کجا پیدا شد؟ در اینجا لنین به گرایشی در حزب کمونیست هلند اشاره می‌کند که بعدها با عنوان «کمونیسم شورایی» شناخته شد. او با ریزبینی، نطفه‌های نفی تحزب کمونیستی را در این گرایش تشخیص می‌دهد و برجسته می‌سازد. این نفی ذهنی ضرورت تحزب نزد کمونیسم چپ آلمانی و هلندی، در حقیقت روی دیگر سکه‌ی نفی ذهنی ضرورت مبارزه درون اتحادیه‌ها بود: اگر راه مبارزه

^{۴۴} بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم، لنین، آوریل ۱۹۲۰

^{۴۵} اگر در آن سال‌ها سیاست چپ‌روانه در قبال مبارزه‌ی اقتصادی و اتحادیه‌ها و تن‌زدن از مبارزه‌ی طبقاتی در درون جنبش طبقه‌ی کارگر از چپ‌روها فرقه‌ای منزوی می‌ساخت، سیاست چپ‌روانه‌ی کمونیسم کارگری (که چنان که گفتیم پذیرش نفوذ بورژوازی در مبارزات کارگران را در خود نهفته دارد) این قسم جدید چپ‌روها را به چپ بورژوایی بدل کرده است.

^{۴۶} همان (نقل قول از جزوه‌ی «انشعاب حزب کمونیست آلمان-اتحاد اسپار تاکیست‌ها»)

^{۴۷} همان

با عقب ماندگی اتحادیه‌ها ترک آن‌ها و بنا کردن تشکل‌هایی نوین و خالص باشد، چرا نباید تصور کرد که راه مبارزه با فرصت‌طلبی سیاسی احزاب سوسیال‌دموکرات ترک احزاب و انحلال وظایف سیاسی آن‌ها در شوراهاست؟^{۴۸}

نگاهی به تجربه‌ی شوراهای هم در آلمان و هم در روسیه بر انتقادات لنین و درستی تاکتیک‌های بلشویک‌ها صحه می‌گذارد. در آلمان، پس از انقلاب نوامبر شوراهای کارگران و سربازان در موقعیتی قرار گرفت که سرنوشت انقلاب را معین می‌کرد، اما غلبه‌ی نظرگاه سوسیال‌دموکراتیک بر شوراهای موجب آن که شد که تصمیم‌کنگره‌ی سراسری شوراهای عیناً همان تصمیمی باشد که از مجمع فرضی اتحادیه‌های سوسیال‌دموکرات حاصل می‌شد. در دسامبر ۱۹۱۸ نه نام متفاوت (شورا به جای اتحادیه) و نه ساختار متفاوت (دموکراسی مستقیم شورایی به جای نمایندگی اتحادیه‌ای) به طبقه‌ی کارگر آلمان کمک نکرد تا از محدوده‌های سیاست بورژوازی فراتر رود. تنها یک مبارزه‌ی پرادمانه‌ی سیاسی با فرصت‌طلبی، وظیفه‌ای که بر دوش کمونیست‌های آلمان بود، می‌توانست انقلاب در آلمان را مانند انقلاب در روسیه یک گام به پیش ببرد.

"در نخستین کنگره‌ی شوراهای سراسر روسیه که در ژوئن سال ۱۹۱۷ برگزار شد، ما فقط ۱۳ درصد کل آراء را داشتیم. اکثریت با اس-آرها و منشویک‌ها بود. در کنگره‌ی دوم شوراهای (۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ به تقویم قدیم) ما ۵۱ درصد کل آراء را داشتیم. پس چرا در آلمان عین همین گرایش، که در میان کارگران از راست به چپ صورت گرفت، بلافاصله به تقویت کمونیست‌ها نیاچامید، بلکه نخست موجب تقویت حزب میانی «مستقل‌ها» گردید و حال آنکه این حزب هیچ‌گاه هیچ‌گونه اندیشه‌ی سیاسی مستقل و هیچ‌گونه سیاست مستقل نداشته و فقط میان «شایدمان»‌ها و کمونیست‌ها در نوسان بوده است؟ ظاهراً یکی از علل این امر، تاکتیک اشتباه‌آمیز کمونیست‌های آلمانی بوده است که می‌بایست بدون ترس و شرافت‌مندانه به این اشتباه اعتراف کنند و راه برانداختن آن را بیاموزند. اشتباه آن‌ها نفی شرکت در پارلمان ارتجاعی بورژوازی و سندیکاهای ارتجاعی و نیز مظاهر عدیده‌ای از آن بیماری کودکی «چپ» بود که اکنون آشکار گردیده است و به همین جهت این بیماری حالا بهتر و سریع‌تر و با سودمندی بیشتری برای بدن، درمان خواهد شد."^{۴۹}

علاوه بر آن که هر دو نمونه (شکست در آلمان و پیروزی در روسیه) نشان می‌دهند که راه صحیح مبارزه‌ی کمونیستی با فرصت‌طلبی در جنبش کارگری کدام است، هر دو نمونه به یکسان نشان می‌دهند که برخلاف ادعای حکمت و پیروانش، از درون شوراهای ضرورتاً انقلاب نمی‌جوشد و نمی‌توان با یک خط صاف شوراهای را به رادیکالیسم پرولتری و اتحادیه‌ها را به رفرمیسم بورژوازی متصل کرد.

لنین در «بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم» به تفصیل رابطه‌ی اتحادیه‌ها با حزب در اتحاد شوروی پس از انقلاب را تشریح می‌کند تا توضیح دهد که در شرایط مشخص انقلاب روسیه حتی پس از پیروزی انقلاب پرولتری، با وجود برقراری نظام شوراهای و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا نیز وجود اتحادیه‌ها ضروری است. در اینجا لنین برای سومین نبرد تدارک می‌بیند:

"حزب در کار خود مستقیماً به اتحادیه‌ها متکی است، که اکنون به موجب آمار اعلام شده در کنگره‌ی اخیر (آوریل ۱۹۲۰) بیش از چهار میلیون عضو دارند و رسماً غیرحزبی هستند. اعضای تمام ارگان‌های رهبری اکثریت عظیم اتحادیه‌ها و البته در رأس آن‌ها مرکز یا بوروی کل اتحادیه‌های سراسر روسیه عملاً از کمونیست‌ها هستند که تمام رهنمودهای حزب را تحقق می‌بخشند. بدینسان روی هم‌رفته یک دستگاه پرولتری رسماً غیرکمونیستی، انعطاف‌پذیر و بالنسبه گسترده و بسیار نیرومند پدید می‌آید که حزب از طریق آن با طبقه و توده پیوند محکم برقرار می‌سازد و دیکتاتوری طبقه از طریق آن تحت رهبری حزب تحقق می‌پذیرد. بدیهی است که بدون پیوند محکم با اتحادیه‌ها، بدون پشتیبانی پرشور آن‌ها و بدون فعالیت به غایت فداکارانه‌ای که آن‌ها نه فقط در عرصه‌ی ساختمان اقتصادی، بلکه در عرصه‌ی سازمان‌گری نظامی نیز، انجام داده‌اند، ما نه تنها دو سال ونیم، بلکه دو ماه و نیم هم نمی‌توانستیم کشور را اداره کنیم و دیکتاتوری را تحقق بخشیم. روشن است که تأمین این پیوند محکم

^{۴۸} تکیه بر تکامل خودبه‌خودی مبارزه‌ی طبقاتی (از مبارزه‌ی اقتصادی به مبارزه‌ی سیاسی) و نفی نقش ضروری حزب، روی دیگر خود را در سندیکالیسم انقلابی و ذات‌گرایی طبقاتی نشان می‌دهد.

^{۴۹} همان

عملاً ره‌آورد فعالیت بس بغرنج و متنوعی در زمینه‌های زیرین است: ترویج و تبلیغ، مشورت‌های به موقع و مکرر نه تنها با رهبران اتحادیه‌ها، بلکه به طور کلی با فعالان متنفذ آن‌ها و نیز مبارزه‌ی قاطع علیه منشویک‌ها که هنوز هم عده‌ای، اگرچه بسیار ناچیز، هواخواه دارند و انواع شگردهای ضدانقلابی را به آنها می‌آموزند: از دفاع ایدئولوژیک از دمکراسی (بورژوازی) و تبلیغ «استقلال» اتحادیه‌ها (استقلال درقبال قدرت حاکمه‌ی پرولتری!) گرفته تا کارشکنی در انضباط پرولتری و هکذا و قس علیهذا.^{۵۰}

۱۹۲۱: نقش و وظایف اتحادیه‌ها در دیکتاتوری پرولتاریا

سومین نبرد، در نوامبر ۱۹۲۰ از درون کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی آغاز شد. در طی دوران جنگ، حزب برای اداره‌ی اقتصاد، سیاست کمونیسم جنگی را اتخاذ کرده بود و اکنون در مقابل این پرسش قرار داشت که اقتصاد پس از جنگ را چگونه باید سازمان داد و به ویژه نقش اتحادیه‌ها در آن چه باید باشد؟ آیا دموکراسی معمول در درون اتحادیه‌ها که طی دوران جنگ در عمل معلق شده بود، باید احیاء می‌شد؟ بخشی از کمیته‌ی مرکزی که به نام «اپوزیسیون کارگری» شناخته می‌شد معتقد بود که اتحادیه‌ها باید مستقل از حزب اداره‌ی اقتصاد و کنترل تولید را در دست بگیرند. بخش دیگری که تروتسکی در رأس آن قرار داشت به عکس معتقد بود که برای بازسازی اقتصاد پس از جنگ، به نوعی نظامی‌کردن کار تولیدی نیاز است، اتحادیه‌ها پس از یک «خانه‌تکانی» و پاکسازی از عناصر مزاحم باید در دستگاه دیکتاتوری پرولتاریا تحت رهبری حزب ادغام شوند و به عنوان بخشی از آن دستگاه، کنترل تولید را عهده‌دار شوند.

در مقابل لنین در بحثی پردامنه نشان داد که اولاً اتحادیه‌ها تا مدتی طولانی باید مستقل از دستگاه دیکتاتوری پرولتاریا باقی بمانند و ثانیاً اتحادیه‌ها در لحظه‌ی حاضر (۱۹۲۱) توانایی آن را ندارند که به تنهایی وظیفه‌ی اداره‌ی کل اقتصاد یا حتی کل تولید را به دست بگیرند. در نهایت پس از ۳ ماه بحث، در کنگره‌ی دهم حزب کمونیست اتحاد شوروی نظرگاه لنین درباره‌ی نقش و وظایف اتحادیه‌ها به تصویب رسید.^{۵۱} از نظر لنین مضمون اصلی اختلاف با تروتسکی «بر سر شیوه‌های نزدیکی به توده، جلب توده و در ارتباط ماندن با توده است». اتحادیه‌ها در دیکتاتوری پرولتاریا «مدرسه»‌ی توده‌ها هستند، اساس فعالیت آن‌ها باید مبتنی بر روش‌های اقناعی باشد و این نکته‌ای است که تروتسکی نادیده می‌گیرد:

"در هر قدم از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا نقش اتحادیه‌ها دارای اهمیت بزرگی است. ولی نقششان چیست؟ ... این سازمان یک سازمان دولتی نیست؛ برای اعمال جبر هم نیست، بلکه برای تربیت است. سازمانی است برای جلب افراد و تعلیم آنها؛ این سازمان یک مدرسه است: مدرسه‌ی اداره‌ی امور، مدرسه‌ی مدیریت اقتصادی، مدرسه‌ی کمونیسم ... به همین جهت سخن گفتن از نقش اتحادیه‌ها بدون در نظر گرفتن این حقایق، ناگزیر به بروز یک سلسله اشتباهات می‌انجامد. می‌توان گفت که اتحادیه‌ها در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا میان حزب و دولت جای دارند... وضع بر این منوال است که حزب، پیشاهنگ پرولتاریا را به خود جذب می‌کند و همین پیشاهنگ هم به دیکتاتوری پرولتاریا تحقق می‌بخشد. بدون داشتن بنیادی چون اتحادیه‌ها نمی‌توان دیکتاتوری پرولتاریا را تحقق بخشید و وظایف دولتی را انجام داد... اتحادیه‌ها میان پیشاهنگ و توده‌ها پیوند برقرار می‌سازند و با فعالیت روزمره‌ی خود توده‌ها را متقاعد می‌سازند، توده‌های تنها طبقه‌ای که قادر است ما را از سرمایه‌داری به کمونیسم برساند."^{۵۲}

^{۵۰} همان

^{۵۱} برای اطلاع از چکیده‌ی نظرات لنین و تروتسکی می‌توانید به قطعنامه‌های پیشنهادی به کنگره‌ی دهم حزب کمونیست اتحاد شوروی مراجعه کنید:

<http://soviethistory.msu.edu/۱۹۲۱-۲/militarization-of-labor/militarization-of-labor-texts/lenin-on-the-trade-union-controversy-at-the-tenth-party-congress>

<http://soviethistory.msu.edu/۱۹۲۱-۲/militarization-of-labor/militarization-of-labor-texts/trotsky-on-the-controversy>

^{۵۲} اتحادیه‌ها، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی، لنین، دسامبر ۱۹۲۰

به علاوه لنین تاکید داشت که حفظ استقلال اتحادیه‌ها از دستگاه دولت ضروری است، چرا که حتی پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه اقتصادی اتحادیه‌ای تا مدت زمانی طولانی ضرورت دارد:

"اتحادیه‌ها دیگر با مبارزه اقتصادی طبقاتی مواجه نیستند، بلکه «مبارزه اقتصادی» غیرطبقاتی را پیش رو دارند که به معنی مبارزه علیه کج‌روی‌های بوروکراتیک دستگاه شورایی و حفظ منافع مادی و معنوی توده‌ی زحمت‌کشان با طرق و وسایلی که این دستگاه به آن‌ها دسترسی ندارد و ... است. متأسفانه این مبارزه‌ای است که آن‌ها برای سال‌های زیاد پیش رو دارند."^{۵۳}

و در مقابل این ادعا که اتحادیه‌ها می‌توانند بلافاصله اداره‌ی اقتصاد را به دست بگیرند، لنین به سادگی استدلال کرد که تا زمانی که تولیدکنندگان خرده‌پا^{۵۴} بخش عمده‌ی جمعیت و اقتصاد ملی را تشکیل می‌دهند، گذاشتن چنین وظیفه‌ای به دوش اتحادیه‌ها ناممکن است.^{۵۵}

خواننده اکنون و پس از مرور گذرای سه نبرد پیش گفته، می‌تواند قضاوت کند که درک حکمت از نسبت اتحادیه‌ها و شوراها و نظرات او درباره‌ی این که «کمونیست‌ها شورا را به اتحادیه ترجیح می‌دهند» تا چه اندازه از روند عینی انقلاب و نیز از نظرگاه خاص بلشویک‌ها به عنوان رهبر انقلاب اکتبر دور است. نظرات حکمت درباره‌ی مسئله‌ی شورا و اتحادیه، بهترین نماینده‌ی خود را نه نزد بلشویک‌ها که نزد کمونیست‌های چپ‌رو پیدا می‌کند. این به خودی خود محل ایراد نبود اگر حکمت و پیروانش آن اندازه صداقت و پیگیری داشتند که به جای سیاه کردن هفتاد هفتاد من کاغذ برای تکرار صدمبارهی بحث‌های چهل ساله، به جای آن‌که دزدانه به «آنارکوسندیکالیسم» ناخنک بزنند تمایز کمونیسم شورایی خود را با کمونیسم بلشویکی تشریح کنند:

"جنبش اتحادیه‌ای با یک جریان حزبی دولتی بورژوازی جوش خورده است. ادامه کاری جنبش اتحادیه‌ای روی دیگر سکه ادامه کاری سوسیال دموکراسی در تمایز با کمونیسم و آنارکوسندیکالیسم است. اتحادیه آلترناتیو سوسیال دموکراسی در سازماندهی کارگران است. کمونیست‌ها می‌توانند (و در موارد زیادی که کار دیگری از دستشان بر نمی‌آید، باید) این آلترناتیو را بپذیرند. اما تاریخ جنبش انقلابی طبقه کارگر گواه آنست که شوراها، به مثابه ارگانهای اعمال اراده مستقیم کارگران - نه فقط در امر اداره جامعه، بلکه در هر مبارزه اقتصادی و رفاهی نیز - آلترناتیو مستقل کمونیست‌ها هستند."^{۵۶}

درباره‌ی «وضعیت ویژه‌ی ایران»

رشته‌ی اصلی بحث را دوباره به دست می‌گیریم. تمام مباحثی که کمونیسم کارگری درباره‌ی پیوند میان اتحادیه و سوسیال دموکراسی ارائه می‌کند در حقیقت دو جزء دارد: اول این که «اتحادیه یک الگوی رفرمیستی و بورژوایی است»:

"اتحادیه‌سازی نه یک گرایش "طبیعی" و "خودبخودی" کارگران در مبارزه برای وحدت، بلکه شکل پیشنهادی و جاافتاده گرایش معینی در جنبش کارگری - گرایش سوسیال دموکراتیک-رفرمیست است."^{۵۷}

^{۵۳} بار دیگر درباره‌ی اتحادیه‌ها، وضع کنونی و اشتباهات تروتسکی و بوخارین، لنین، ژانویه ۱۹۲۱

^{۵۴} منظور آن قسمتی از نیروهای تولیدکننده‌ی اقتصاد است که بخشی از طبقه‌ی کارگر نیستند و در نتیجه نمی‌توانند در اتحادیه‌ها سازمان یابند.

^{۵۵} همان، و همچنین نگاه کنید به برنامه‌ی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۱۹)، بخش «در سپهر اقتصاد»:

<https://www.marxists.org/history/ussr/government/1919/03/22.htm#:~:text=In%20the%20Sphere%20of%20Economics>

^{۵۶} باز هم درباره‌ی شورا، منصور حکمت

^{۵۷} در مورد مسایل گرهی در بحث شورا و سندیکا، منصور حکمت

"سنت سندیکائی مبارزه کارگری، یک سنت طبقاتی - انقلابی نیست. این در تحلیل نهائی یکی از سنت های "طبقات دیگر" است و طبقه کارگر نمیتواند تمام پتانسیل مبارزاتی خود را از طریق سندیکالیسم بروز دهد."^{۵۸}

دربارهی جزء اول، قبلاً در تحلیل گرامشی از پایه‌های مادی اتحادیه‌ها دیدیم که اتحادیه شکلی است که کالای کار ضرورتاً خود را در آن سازماندهی می‌کند. چنین شکلی نمی‌تواند تصادفی یا حاصل کارکرد این یا آن جریان سیاسی باشد، تا کار مزدی هست اتحادیه‌ها نیز وجود خواهند داشت. نیز در تاریخ مبارزه‌ی بلشویک‌ها دیدیم که این ابداعات متافیزیکی تنها می‌تواند نتیجه‌ی سرخوردگی از توده‌ها در فرایند انقلاب و جدا افتادن از توده‌ها یا جدا شدن از انقلاب باشد.^{۵۹}

جزء دوم این است که «سرمایه‌داری ایران به رفرمیسم تن نمی‌دهد»:

"در ایران سندیکالیسم پانمیگیر برای اینکه سندیکا، بخصوص در دوره و زمانه ما محصول جنبش عمل مستقیم کارگری نیست، بلکه جزئی از یک مدل اداری-سیاسی در جامعه است. سندیکا بخشی از یک توازن و حتی توافق وسیعتر در جامعه میان دو سوی خرید و فروش نیروی کار در بازار است. سندیکا بعنوان بخشی از یک رژیم و نظام سیاسی خاص امکان شکفتن و تداوم داشتن دارد. بدون پارلمان، بدون سوسیال دموکراسی، بدون تقدس بازار، بدون سنت قوی قانونگرایی بورژوایی در جامعه، بدون ثبات سیاسی و بطور خلاصه بدون یک مجموعه روابط سیاسی، اداری و حقوقی در جامعه که اتحادیه کارگری بخش موجه و پذیرفته شده‌ای از آن تعریف شده باشد، سندیکاسازی راه بجایی نمیرد."^{۶۰}

در اولین جمله حکمت باز هم با یک ادعای دلخواهی تلاش می‌کند تا خود را از یک مخمصه رها کند، اما در ادامه در تلاش خود موفق نیست. اگر «سندیکا بخشی از یک توازن و توافق میان دو سوی خرید و فروش نیروی کار در بازار است»، خود این توازن و توافق محصول چیست؟ هر مارکسیستی می‌داند که این توازن از آسمان نازل نمی‌شود و در نهایت این نیروی متشکل دو طبقه است که تکلیف این توازن را معین می‌کند. قبلاً دیدیم که لنین و پیش از او انگلس، ظهور فرصت طلبی در جنبش کارگری کشورهای پیشرفته را با پیدایش اشرافیت کارگری توضیح داده‌اند. حکمت ابتدا برخلاف انگلس و لنین اتحادیه را به فرصت طلبی در جنبش کارگری گره می‌زند و سپس خصلت امپریالیستی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را در زورق «پارلمان، سوسیال دموکراسی، تقدس بازار، سنت قوی قانونگرایی بورژوایی در جامعه، ثبات سیاسی و بطور خلاصه یک مجموعه روابط سیاسی، اداری و حقوقی در جامعه که اتحادیه کارگری بخش موجه و پذیرفته شده‌ای از آن تعریف شده باشد» می‌پیچد تا وضعیت مبارزه‌ی طبقاتی در ایران در مقایسه با آن «بسیار ویژه» به نظر برسد. کمونیسم کارگری «سرمایه‌داری متعارف» را در شکل مشخص سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته‌ی نظم امپریالیستی می‌شناسد و با این منطق سرمایه‌داری ایران و دولتش را «نامتعارف» ارزیابی می‌کند.^{۶۱}

^{۵۸} سبک کار کمونیستی: یک جمع‌بندی مجدد، منصور حکمت. این یکی از موارد پرشماری است که حکمت تلاش می‌کند تا با درآمیختن درست و نادرست نتیجه‌ی دلخواه خود را جا بزند. این که «طبقه کارگر نمی‌تواند تمام پتانسیل مبارزاتی خود را از طریق سندیکالیسم بروز دهد» درست است، اما هیچ ربطی به این ادعای نامربوط ندارد که «سنت مبارزه‌ی سندیکایی یک سنت بورژوایی است».

^{۵۹} کمونیسم کارگری که اسیر درکی بورژوایی از سیاست است، افق انقلاب پرولتری را کنار می‌گذارد تا به خیال خود بتواند بدون دردرس مبارزه‌ی ایدئولوژیک توده‌ای شود.

^{۶۰} مجمع عمومی کارگران، هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه، منصور حکمت

^{۶۱} ارزیابی سرمایه‌داری ایران به عنوان سرمایه‌داری نامتعارف، محور «فعالیت» چپ ایران در دهه‌های اخیر و مفهوم مرکزی‌ای است که مجموعه‌ی انحرافات سیاسی چپ در نهایت به آن اتکا دارد. اگر در دهه‌ی شصت ایده‌ی مجامع عمومی به عنوان الگویی برای مبارزات کارگران از این مفهوم مرکزی استخراج شد، در دهه‌ی نود این ایده به خدمت «پروژه‌ی سیاسی سرنگونی طلبی» درآمد که این دیگری نیز از همان مفهوم مرکزی استخراج شده بود. پیروان پیگیر حکمت در حزب کمونیست کارگری اکنون مشغول مبارزه برای همان دموکراسی و قانونیت هستند و بدون هرگونه تعارف «فعالیت» خود را بر شکاف «جامعه و دولت» متمرکز کرده‌اند. در سوی دیگر پیروان شرمگین حکمت همین مضامین را در لفافه‌ی «دموکراسی شورایی» و با رنگ و لعاب کارگری تبلیغ می‌کنند.

«مسئله اینست که خود چنین اتحادیه قانونی‌ای را هم باید به زور به دولت تحمیل کرد. استبداد آنقدر سیاه و سنگین است که هر اعتراض کارگری غیرقانونی است. در این شرایط تنها آن جنبشی با واقعیات سازگار است که قادر باشد مبارزه به هر حال موجود و غیرقانونی کارگران را رهبری کند، سازماندهی کند و متحد نماید. جنبشی که بتواند حقوق پایه‌ای کارگران را به بورژوازی و قانون بورژوازی تحمیل کند. این جنبش، جنبش شورائی است، جنبش مجامع عمومی است، و نه جنبشی که نقطه عزیمت خود را رسمیت قانونی از پیشی خود توسط دول مستبد موجود قرار داده باشد. جنبش تریونیونی به درجه‌ای ثابت در قانونیت بورژوازی و درجه‌ای از اجازه عمل قانونی احتیاج دارد که در ایران بندرت فراهم بوده است و امروز کمتر از همیشه وجود دارد.»^{۶۲}

در اینجا باز هم درست و غلط با هم مخلوط شده است. هیچ اتحادیه‌ی کارگری مبارزه‌ی خود را با درخواست مجوز قانونی شروع نمی‌کند، و این که مبارزه‌ی اتحادیه‌ای در ایران غیرقانونی است ابداعاً به این معنی نیست که ایران شرایط ویژه‌ای دارد که نسخه‌ی ویژه‌ای طلب می‌کند. مبارزه‌ی اتحادیه‌ای که از سطح کارخانه آغاز می‌شود، خصلت دفاعی دارد و برای دستمزدهای معوق و اجرای قانون کار می‌جنگد به قانونی بودن مشروط نیست. کمونیست‌ها می‌دانند که سرنوشت چنین مبارزه‌ای و هر مبارزه‌ای میان کار و سرمایه در نهایت به همان «زور» مشروط است. از قضا مبارزات کارگران ایران در سال‌های اخیر واجد مهم‌ترین خصلت‌های مبارزه‌ی اتحادیه‌ای است: مبارزه برای گسترش اتحاد میان کارگران و نزدیک کردن دستمزدها به ارزش نیروی کار. ما اینجا فهرستی از خواسته‌های کارگران هفت‌تپه را از زبان آقای خالد حاج‌محمدی (عضو کمیته‌ی مرکزی حزب حکمتیست-خط رسمی) نقل می‌کنیم که به شکل نقیضه‌نمایی همگی مطالباتی در چارچوب مبارزه‌ی اتحادیه‌ای هستند:

- تعیین تکلیف فوری مدیریت شرکت و شفاف‌سازی نحوه و قیمت واگذاری شرکت به دولت-بانک.
- پرداخت فوری حقوق‌های معوقه و سایر مطالبات عرفی و قانونی
- تسریع در انجام عملیات کشت و اورهال-تعمیر کارخانه
- بازگشت به کار اخراجی‌های مطالبه‌گر
- تمدید قرارداد فصلی‌ها
- اعلام و اجرای حکم صادر شده علیه اسدیگی-رستمی در پرونده اختلاس
- مختومه شدن پرونده خانم فرزانه زیلابی (وکیل کارگران هفت‌تپه)

همه‌ی این مطالبات خصلت اتحادیه‌ای دارند و هیچ‌کدامشان از محدوده‌ی نظم سرمایه‌داری فراتر نمی‌روند (می‌بینیم که به رغم هیاهوی زیاد کمونیسم کارگری، شعارهایی مانند «اداره‌ی شورایی» در مطالبات کارگران هفت‌تپه جایی ندارد). کارگران هفت‌تپه برای به دست آوردن این مطالبات با مدیران کارخانه، فرماندار، نمایندگان مجلس و غیره مذاکره کرده‌اند اما واضح است که نه کارگران مبارزه‌ی خود را به «قانونیت» مشروط کرده‌اند و نه دولت سرمایه‌داری اعتصاب آن‌ها را قانونی می‌داند، با این حال خواست‌های آن‌ها خواست‌هایی اتحادیه‌ای است.

تفکر بورژوازی به اقتضای محدودیت مادی‌اش همواره در مواجهه با خصلت پویای واقعیت‌های اجتماعی دچار سرگشتگی و تلاطم است. ادراک بورژوازی از جامعه همواره یا آنچه به صورت تجربی پدیدار می‌شود را به شکلی جزمی و غیرانتقادی می‌پذیرد و چون حقیقت‌غایی در نظر می‌گیرد، و یا موضوع بررسی را به شکلی خام‌دستانه تحریف و با محصولات ذهنی جایگزین می‌کند. برای چنین تفکری واقعیت چون آنچه پدیدار می‌شود و هدف نهایی چون یک آرمان، چون یک انتزاع صرف فهمیده می‌شود. اما این تحولات از منظر کارگران رزمنده‌ی مسلح به مارکسیسم به گونه‌ی دیگری تفسیر می‌شود.

^{۶۲} تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر (گفتگو با نشریه‌ی کمونیست در مورد قطعنامه مصوب پلنوم دهم)، منصور حکمت

از منظر کمونیست‌ها تحولات اجتماعی با مؤلفه‌هایی چون کار انسان چون یک هستی اجتماعی، شکل سازمان کار، تعیین طبقات اجتماعی چون محصول مشخص شیوه تولید و نهایتاً نقش تنازع آشتی‌ناپذیر طبقاتی فهمیده می‌شود. در این شکل از تفکر آنچه پدیدار می‌شود نه چون حقیقتی انتزاعی و ایستا که محصول شکل مشخصی از توازن قوا و پیوند آن با مقصد و غایت نهایی بلکه چون شکلی از پراتیک اجتماعی درک می‌شود. از همین منظر است که می‌توان رویکرد چپ بورژوازی و کمونیسم با مسئله اتحادیه‌ها و به طور کلی شیوهی سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر و ارتباط آن با مبارزه‌ی انقلابی را درک کرد.

از منظر چپ که خدمت‌گزار بورژوازی و در شیوهی تفکر وام‌دار آن است، تحول اجتماعی نه محصول تضاد آشتی‌ناپذیر طبقات که محصول کشاکش میان دولت و جامعه‌ی مدنی است. نزد این چپ مبارزه‌ی کارگران برای معیشت نه چون لحظه‌ای از بروز مبارزه‌ی کار علیه سرمایه که یکی از اقسام مبارزه‌ای است که از درون جامعه‌ی مدنی برای غلبه بر سلطه‌ی دولت برمی‌خیزد. از منظر این چپ، رفرمیسم در اتحادیه‌ها و سندیکالیسم نه چون محصول موازنه‌ی قوا در نبرد طبقاتی که چون نتیجه‌ی غلبه‌ی ایده‌های نامطلوب در ذهن کارگران درک می‌شود و امر کنترل سازمان اقتصادی جامعه نیز نه چون غایت مبارزه‌ی طبقاتی که چون چیزی انتزاعی جایگزین واقعیت می‌شود.

برای کمونیست‌ها هم اولی و هم دومی چون مراحل مشخصی از نبردهای طبقاتی فهمیده شده و گذر از اولی به دومی چون یک پراتیک مشخص سیاسی درک می‌شود. برای کمونیسم، پراتیک کمونیستی و پاسخ کمونیستی به معضل فرصت‌طلبی و رفرمیسم، مبارزه با فرصت‌طلبی بیرون و درون اتحادیه‌ها و تلاش برای ایجاد رهبری کمونیستی در آن‌هاست.^{۶۳}

^{۶۳} در پایان و به منظور تکمیل این نوشته، خواننده را به مطالعه‌ی مقاله‌ی «از شورای پتروگراد تا شوراهای پست‌مدرن» نوشته‌ی پوریا سعادت‌ی دعوت می‌کنیم تا بر تمایزهای دو فرم طبقاتی اتحادیه و شورا از منظر مرحله‌ی انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی نیز پرتوافکنی شود. این مضمونی است که در جزوه‌ی «چپ علیه کمونیسم» نوشته‌ی وحید اسدی نیز به آن پرداخته شده است.